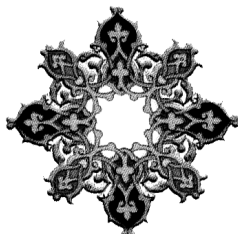


حوزه‌های کم شناخته و متقدم حدیث و معارف امامیه در عراق، شام و مصر



(صفحة ۱۲۵-۱۶۶)

دکتر احمد پاکتچی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۶

چکیده

شیعیان از دیرباز در بومهای مختلف جهان اسلام زندگی می‌کرده، و حلقه‌های درس و بحث علمی هم داشته‌اند. گاه این حلقه‌های درس در امتداد زمان توسعه می‌یافته، و به پایگیری زنجیره‌های استاد و شاگردی می‌انجامیده، و تعالیمی را پدید می‌آورده که نسل اندر نسل منتقل می‌شده است. بدین سان، حوزه‌هایی علمی پدید می‌آمده که گاه مدتی طولانی استمرار داشته، و مکاتبی متمایز و شاخص را در خود جای می‌داده است؛ مکاتبی که بسیارشان هم اکنون کمتر شناخته شده‌اند. برخی از این حوزه‌های علمی مشهور، و بر جریانهای فرهنگی جهان تشیع بسی اثرگذار بوده‌اند؛ آن سان که در باره کوفه و قم چنین می‌توان گفت. به نظر می‌رسد جایگاه برجسته این قبیل حوزه‌ها سبب شده است عالمان نسلهای بعد و نیز، محققان معاصر در تحلیلهای خویش از تاریخ علوم و معارف شیعی، کمتر به حوزه‌های دیگر توجه کنند و کارکرد آنها را بچینند. بناست که در این مطالعه، با مروری بر مهمترین بومهای شیعه‌نشین در جهان اسلام، حوزه‌های فرعی و کم شناخته فرهنگ شیعی، گرایشهای فکری غالب در هر یک، و شخصیتهای اثرگذار در هر بوم را بازشناسیم. این کوشش، مدخلی

خواهد بود برای شناخت مکاتب فکری کم شناخته شیعی، امتداد تاریخی هر یک، و البته آموزه‌های متمایزی که هر یک داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: تاریخ تشیع، مکاتب بومی، تاریخ کلام شیعه، قم، نجف، بصره، واسط، حلب، طرابلس، بلاد جزیره.

مقدمه

در سخن از حوزه‌های حدیث و معارف امامیه در پنج سده نخست اسلامی باید گفت که غالباً حوزه کوفه در عراق و حوزه قم در ایران نقشی پررنگ ایفا کرده، و مورد توجه خاص عالمان شیعی در ادوار بعد قرار گرفته‌اند؛ چنان که نوعاً تصور می‌شود عمده جریانهای فکری و فرهنگی جامعه شیعی در این دو شهر پدید آمده، و مهم‌ترین مکاتب کلامی، فقهی، حدیثی، و تفسیری شیعیان در آنها پای گرفته‌اند.

تا حد زیادی این اهمیت ریشه در واقعیت تاریخی دارد و باید آن را به معنای نقش تعیین کننده‌ای گرفت که این دو شهر در تاریخ حدیث و معارف امامیه ایفا کرده‌اند. باینحال، محوریت یافتن این دو حوزه عملاً موجب شده است که دیگر حوزه‌ها رنگ بازند و حتی گاه فراموش شوند؛ حال آن که این حوزه‌ها گاه زمینه مساعدی برای رشد جریانهای فکری مهم در تاریخ امامیه بوده‌اند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که قدرت شکل گرفته در محافل علمی کوفه و بیشتر از آن قم، خود تا اندازه‌ای موجب صافی شدن و قطبی شدن جریانهای فکری در این دو حوزه بوده، و به طبع، جریانهای موازی و رقیب را به دیگر حوزه‌های فرعی بیرون رانده است. حتی حوزه‌ای مهم چون بغداد، از زمان شیخ مفید (د ۴۱۳ق) است که به سبب قدرت شکل گرفته در آن به سبب شیخ مفید، جایگاهی مهم در تاریخ فرهنگ شیعی می‌یابد و پیشتر از آن، بیرون از بوتة توجه است.

برخی حوزه‌های دیگر شیعه در عراق مانند بصره و واسط، به سبب آن که موقعیتی

برای شکل‌گیری یک قدرت علمی پیدا نکرده‌اند، عملاً در محاق جا داشته‌اند. در بارهٔ حوزه‌های شام و مصر نیز، ماجرا چنین است. اگر از حوزه‌ای مانند حلب - که به مناسبت حضور یک شخصیت ویژه مانند ابوالصلاح حلبی از یک قدرت نسبی برخوردار شده، و همین قدرت موجب بازشناسی محدود آن گشته است - فراتر رویم، دیگر حوزه‌ها در شام - همچون طرابلس و رمله - و مصر به طور کلی در محاق قرار دارند.

به هر روی، حوزه‌های کم شناخته همواره به دلیل این که از سیطرهٔ مراکز قدرت علمی به دور بوده‌اند، گاه می‌توانسته‌اند فضای مناسبی برای رشد آن جریانهای علمی باشند که عالمان قدرتمند مراکز قم و کوفه چندان با آنها بر سر مهر نبوده‌اند. اکنون بر این پایه در مطالعهٔ پیش رو بنا داریم تصویری از حوزه‌های کم شناختهٔ عراق، شام و مصر در طول پنج سدهٔ نخست هجری به دست دهیم؛ تصویری موجز که در عین حال بتواند به ما نشان دهد: اولاً، حوزه‌های کم شناختهٔ حدیث و معارف امامیه در سده‌های متقدم هجری، کدامه‌ایند؛ ثانیاً، در هر یک از این حوزه‌ها چه گرایشهای فکری، و هر یک در چه دوره‌ای ظاهر شده‌اند؛ و ثالثاً، شخصیت‌های شاخص و تأثیر گذار در هر یک از این حوزه‌ها، چه کسانی هستند.

باید توجه داشت که در سده‌های متقدم، در ایران می‌توان حوزه‌های علمی امامیه را در شهرهایی از خراسان مانند نیشابور، بیهق و طوس و تا حدودی ماوراءالنهر، در شهرهایی از جبال مانند ری، کاشان و قزوین، و نیز در شهرهایی از طبرستان، گرگان و خوزستان نیز بازجست، ولی باید مطالعهٔ آنها به مجال دیگری موکول شود.

کاوش در بارهٔ حوزه‌های کم شناخته می‌تواند زمینه‌ای مهم برای مطالعه در بارهٔ جریانهای فکری کم شناخته نیز باشد. بر این پایه، می‌توان گفت هدف اصلی از این مطالعه، شناخت فضای مناسبی است که این تنوع بوم و جغرافیا می‌توانسته است برای فاصله گرفتن از سیطرهٔ قدرت عالمان قم و کوفه و رشد جریانهای موازی و رقیب

فراهم آورد. با روشن ساختن این نسبتها و رجوعی دیگر به جابه‌جایی عالمان میان حوزه‌های مختلف، این نقل و انتقالها می‌تواند از حیث روابط میان جریانهای فکری و نسبتها با قدرت معنایی جدید یابد.

۱. ویژگیهای عمومی در حوزه‌های شاخص

همچون درآمدی بر بحث و به‌خصوص برای روشن کردن روابط قدرت در نسبت میان حوزه‌های بومی، لازم است توضیحاتی کلی در این باره ارائه شود که اساسا چه ویژگیهایی وجود داشته است که می‌توانسته به هر یک از حوزه‌ها تشخیص دهد و جداسازی آنها از یکدیگر و بازشناسی آنها را مهم سازد.

خواهیم کوشید با مروری بر ویژگیهای هر یک از حوزه‌های شاخص قم و کوفه، بدین پرسش پاسخ گوئیم. در این مطالعه بنا نیست مستقلا به حوزه‌های کوفه و قم پرداخته، و از نقش برجسته‌ای یاد شود که این دو شهر ایفا کرده‌اند. بالینحال، برای شناخت ویژگیهای عمومی حوزه‌های بومی و روابط قدرت در آنها، می‌توان از داده‌های مربوط به کوفه و قم برای بهتر فهمیدن موقعیت دیگر حوزه‌ها سود برد؛ برخی خطوط کلی در باره تشخیص حوزه‌های بومی را به دست آورد و بر پایه آن بر مطالعه حوزه‌های کم شناخته متمرکز شد.

الف) گستردگی تعالیم

این ویژگی را می‌توان در عباراتی بازجست که در آن کوفیان و قمیان به صورت معطوف بر هم، به عنوان فرد اجلای عالمان شیعه معرفی شده‌اند. از جمله، شیخ طوسی در معرفی احمد بن حسن بن فضال برای اشاره به گستردگی تعلیم او یادآور می‌شود که کوفیان و قمیان از او روایت کرده‌اند (شیخ طوسی، الفهرست، ۶۷).

در طی آن سده‌ها، تشخیص حوزه‌ها را می‌توان در جهات مختلفی بازجست که یکی

از آنها، رواج و اعتبار یک کتاب یا نسخه در بوم مشخص و نبود آن در بومهای دیگر است. برای نمونه، نسخه‌ای از سنن ابورافع تنها نزد کوفیان رواج داشت (نجاشی، ۶)؛ همچنان که کتابی به روایت حسن بن علی بن فضال از امام رضا (ع)، تنها نزد قمیان متداول بود (همان، ۳۶) و برخی کتب مانند کتاب جمیل بن صالح یک روایت کوفی و یک روایت قمی داشت (همان، ۱۲۷).

ویژگی دیگر که حوزه‌های کوفه و قم را در سده‌های دوم و سوم از هم متمایز می‌کرد، مختص بودن روایات یک رجل به یک بوم بود. برای نمونه، حدیث عبید الله بن حر^۱ فقط نزد کوفیان یافت می‌شد (نجاشی، ۹).

در پایان سده دوم، حتی در نقل روایاتی از امام رضا (ع) دیده می‌شود که دو بوم کوفه و قم مفتیان خود را نیز داشته‌اند؛ از جمله می‌توان به احادیثی اشاره کرد که در آنها برخی رجال قمی و کوفی از امام رضا (ع) درخواست کرده‌اند از آن رو که در سرزمینی دور می‌زیند و مراجعه دائم به امام برای آنان میسر نیست، کسی را برای استفتاء معرفی کند تا «معالم دین خود را از او بگیرند»، و حضرت کسانی چون یونس بن عبدالرحمان و زکریا بن آدم قمی را معرفی کرده است (کشی، ۵۹۴ - ۵۹۵؛ الاختصاص، ۸۷).

جابه‌جایی علما میان بومها می‌توانست این مرزبندیها - به خصوص اختصاص طیفی از احادیث به بوم خاص - را از میان بردارد و در این میان، ظاهراً نخستین رجل کوفی که به قم آمد، در آنجا ساکن شد و قمیان به روایت از او پرداختند عبدالرحمان بن ابی حماد است که به قرینه استادان و شاگردانش، اوج فعالیت وی در دهه‌های ۲۲۰ و ۲۳۰ ق بود (نجاشی، ۲۳۸-۲۳۹). شاید از آن رو که ابن ابی حماد از اعتبار کافی در حدیث برخوردار نبود، چهره مهمی در حمل دانش کوفی به قم شناخته نشد و نزد «اصحاب»، یعنی عالمان امامیه چنین شهرت یافت که نخستین نشر کننده حدیث کوفیان در قم

ابراهیم بن هاشم بوده است (همان، ۱۶؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۳۶).

این در حالی است که بر پایه مطالعه استادان و شاگردان، اوج فعالیت ابراهیم در دهه‌های ۲۵۰ و ۲۶۰ق با یک نسل تأخیر از ابن ابی حماد بوده است. بر اساس منابع، قمیانی مانند احمد بن ابی‌عبدالله برقی در همان سالها از ابراهیم بن محمد ثقفی (د ۲۸۳ق) - عالمی از اهل کوفه که مؤلف کتاب *الغارات* است و بیشتر به روایات تاریخی شهرت دارد - نیز درخواست کردند به قم بیاید؛ هرچند او اجابت نکرد و به اصفهان رفت (نجاشی، ۱۷).

در آن سده رواج دانش کوفیان در شهرهای دیگر نیز مصادیقی دارد؛ از جمله می‌توان به احمد بن محمد بن طلحة عاصمی اشاره کرد که به بغداد مهاجرت، و در آنجا احادیث کوفیان را ترویج نمود (همان، ۹۳)؛ یا احمد بن علی عقیقی از سادات حجاز که سالها در کوفه دانش اندوخته بود و در مکه اقامت داشت (همان، ۸۱؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۶۸).

ب) نفوذ اجتماعی شیعیان

موضوع دیگر که در طی سده‌های نخست قابل پیجویی است، رابطه میان جایگاه علمی و ریاست و نفوذ اجتماعی است که در این باره تفاوت محسوسی میان کوفه و قم دیده می‌شود. باید توجه داشت چند موضوع معین شرایط قم را از کوفه در سده‌های نخست متمایز می‌ساخته است؛ شاید مهم‌ترین ویژگی آن باشد که اکثریت قاطع در قم پیرو مذهب شیعه اثناعشری بوده‌اند، در حالی که در کوفه بخش مهمی از جمعیت را پیروان مذاهب عامه تشکیل می‌داده‌اند.

عامل مهم دیگر جمع میان نفوذ اجتماعی و تفوق علمی در یک خاندان - یعنی خاندان اشعریان - در قم است، حال آن که وضعیت مشابهی در کوفه وجود نداشت. مهاجرت نیاکان اشعریان به قم در سال ۹۴ق رخ داد (قمی، ۲۴۲) و در طی سده ۲ق،

شخصیتهای اشعریان از چنان اقتدار اجتماعی و سیاسی در قم برخوردار شدند که قاضیان منصوب از جانب خلیفه را نمی‌پذیرفتند، یا در مواردی از دادن خراج به دستگاه خلافت سر باز می‌زدند و در اداره قم از استقلال نسبی برخوردار بودند (یوسفی، ۶۷-۶۸). این نفوذ اجتماعی در سده ۳ق، با علم جمع شد و همین امر، می‌توانست قم را به مرکزی مهم برای آموزش دینی امامیه و یک حوزه مبدل سازد.

یکی از نخستین چهره‌های شاخص از جمع میان علم و نفوذ اجتماعی در نیمه نخست سده ۳ق، محمد بن عیسی اشعری است که محضر امام رضا (ع) را دریافته بود. وی نزد سلطان احترامی فراوان داشت، چهره برجسته‌ای از خاندان اشعری بود و از نظر علمی، شیخ قمیان به شمار می‌آمد. شواهد نشان می‌دهد در زمان وی، یک جریان تصفیة مذهبی به عنوان مبارزه با غلو در فضای علمای قم آغاز شده بود که ریاست علمای قم از آن حمایت می‌کرد؛ مصداقی از این تصفیة، مربوط به محمد بن اَورمه بود که حتی تصمیم به قتل او گرفته شده بود، اما در عمل اجرا نشد (نجاشی، ۳۲۹).

در نسل پسین، یعنی دهه‌های میانی سده ۳ق، فرزند او احمد بن محمد بن عیسی (د بعد ۲۷۴ق) از همین جایگاه برخوردار بود. وی رئیس شیعیان قم بود و هم او در موارد لازم با سلطان دیدار می‌کرد (همان، ۸۲). از نظر علمی نیز وی شیخ قمیان و فقیه بی‌رقیب آنان محسوب می‌شد. در همان عصر، بودند کسانی از اشعریان مانند محمد بن علی بن محبوب که نجاشی از او به عنوان شیخ قمیان در زمان خود یاد کرده است (نجاشی، ۳۴۹)؛ اما حتی اگر رقابتی علمی هم در میان بوده، در مقام ریاست احمد بن محمد رقیبی نداشته است. جریان تصفیة مذهبی با عنوان غلوستیزی در زمان احمد نیز ادامه یافت؛ از اقدامات او می‌توان به اخراج ابوسمینه صیرفی (همان، ۳۳۲) و اخراج سهل بن زیاد آدمی و بازگرداندش به ری به جرم غلو (همان، ۱۸۵)، و اخراج کوتاه مدت احمد برقی به جرم روایت اخبار ضعیف اشاره کرد (ابن غضائری، ۳۹).

عبارات نجاشی نشان می‌دهد که در نسل پایانی سده ۳ق، این جایگاه از آن سعد بن عبدالله اشعری (د ۳۰۱ق)، از همان خاندان و از شاگردان احمد بن محمد بن عیسی بوده است؛ اما از عناوین تألیفات وی آشکار است که وی افزون بر مبارزه با غلو، بخشی از همت خود را به مبارزه با مکتب هشام بن حکم مصروف داشته است (نجاشی، ۱۷۷-۱۷۸؛ شیخ طوسی، الفهرست، ۱۳۵-۱۳۶).

این در حالی است که همزمان با وی، عبدالله بن جعفر حمیری، رقیب مقتدر سعد که نجاشی از او به عنوان شیخ قمیان و چهره و جیه آن شهر یاد کرده (نجاشی، ۲۱۹-۲۲۰)، در راستای میانه‌روی و کوشش برای آشتی میان دو مکتب هشام بن حکم و هشام جوالیقی حرکت کرده است. او از معدود چهره‌های پرنفوذ در قم بود که به خاندان اشعری تعلق نداشت و شاید تنگ شدن عرصه بر نفوذ افکار اوست که موجب شده است حمیری اندکی پس از ۲۹۰ق به کوفه رود و سالهای کهولت خود را به تدریس در آن شهر بگذراند (رک: نجاشی، ۲۱۹).

در انتقال به نسل پس از سعد بن عبدالله و سده جدید، به نظر می‌رسد مسیر سعد بن عبدالله در راستای تضعیف مکتب هشام بن حکم و غلبه دادن به مکتب جوالیقی در قم پیروز بوده است؛ اما عملاً در سده چهارم دیگر ریاست علمی قم به دست رجالی از خاندان اشعری نبود. شاید تحولات سیاسی، مانند تصرف منطقه ری توسط آل زیار در ۳۱۹ق (عماری، ۱۹) و بار دیگر تصرف آن منطقه توسط آل بویه در ۳۳۱ق (سجادی، ۶۳۷) در این امر مؤثر بوده باشد. به هر روی در سده ۴ق، چهره‌هایی همچون علی بن حسین بن بابویه (د ۳۲۹ق)، محمد بن حسن بن ولید (د ۳۴۳ق)، محمد بن احمد بن داوود (د ۳۶۸ق) در طی سه نسل متوالی ریاست علمی قم را بر عهده داشتند.

شاید همین یکسان‌سازی مذهبی و تحمل نکردن دیدگاه‌های متفاوت موجب شد تا برخی از عالمان پرنفوذ در قم، یا مانند جعفر بن حسین بن شهریار (د ۳۴۰ق)، به کوفه

مهاجرت کنند (نجاشی، ۱۲۳)، یا مانند محمد بن علی بن بابویه (د ۳۸۱ق) در ری اقامت گزینند (همان، ۳۸۹) و برخی از رخداد‌های مهم آن دوره، مانند تألیف کتاب *الکافی* کلینی، نه در محیط قم که در تعامل میان ری و بغداد انجام گیرد (همان، ۳۷۷).

پ) ظرفیتهای بومی

در باره کوفه، باید گفت با وجود آن که حجم گسترده‌ای از رجال مذکور در *فهرست و رجال طوسی و رجال نجاشی*، در طی ۴ سده نخست هجری از کوفه بودند و به جرأت می‌توان گفت در طول سده‌های ۲-۴ق کوفه بزرگ‌ترین و مؤثرترین حوزه علمی امامیه بوده، اما از سده ۵ ق کوفه نه تنها در حوزه دانش امامیه بلکه در سراسر تاریخ فرهنگ اهمیت پیشین خود را از دست داده است.

در حاشیه شهر کوفه، منطقه *غری* یا نجف که مزار امام علی (ع) بود، در طی این سده‌ها به یک مرکز فرهنگی مبدل شد و همگام با فروکاستن شهر اصلی کوفه، این منطقه در حاشیه کوفه روی به اهمیت نهاد، تا آنجا که بر اساس شواهد در اواسط سده ۵ ق، یک مرکز مهم مدنی در جنوب عراق بوده، که به مناسبت زیارتگاه بودنش، غلبه در آن با مذهب امامیه بوده است.

دقیقا به سبب همین ظرفیت است که شیخ طوسی، زمانی که اطمینان یافت بغداد دیگر جایگاه امنی برای حوزه علمی شیعه نیست، به کوفه مهاجرت کرد و در مشهد امام علی (ع)، یعنی نجف اقامت گزید و همانجا به آموزش فقه و دیگر معارف امامی پرداخت (ذهبی، سیر، ۱۸ / ۳۳۵)؛ بر اساس گزارشهای تاریخی می‌دانیم که این انتقال در پی فتنه‌ای است که در ۴۴۸ق در بغداد روی داد (ابن جوزی، ۱۶ / ۸).

می‌توان گفت پایدارترین مراکز آموزش دینی امامیه در طول تاریخ، قم و کوفه بود که شهر اخیر با قدری تغییرات در مرکزیت جمعیتی، بعدها با نام نجف شناخته شد. با این حال، در پهنه گسترده‌ای از سرزمینهای اسلامی شیعیان امامی حضور داشته‌اند و

دارند و هر چند همیشه این حضور به معنای شکل‌گیری مراکز آموزشی در محل نیست، اما گاه شرایط مساعدی برای چنین امری فراهم شده است.

۲. بومهای فرعی عراق

در کنار دو بوم اصلی در عراق و جبال ایران، برخی بومهای ثانوی نیز در همان سده‌های نخست همگام با کوفه و قم فعال بوده‌اند.

الف) بصره

در عراق، به‌خصوص باید از بوم بصره یاد کرد که همواره در طول سده‌های متمادی در عرصه‌های مختلف رقابتی تنگاتنگ با کوفه داشته است. به عنوان حوزه علمی شیعه، سابقه یک فعالیت متمرکز در بصره به عصر اصحاب امام صادق (ع) بازمی‌گردد؛ می‌دانیم که در میان اصحاب آن حضرت کسی مانند مسمع بن عبد الملک وائلی ملقب به کردین وجود داشت که از ریاست و نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه‌ای هم در آن شهر برخوردار بود و شیخ قبیلۀ بکر بن وائل در بصره و بزرگ خاندان مهم مسمعی محسوب می‌شد (نجاشی، ۴۲۰). همچنین در آن دوره ابراهیم بن سلیمان بن ابی‌داحه از چهره‌های امامی در بصره بود (همان، ۱۵؛ شیخ طوسی، الفهرست، ۳۵) و عمر بن محمد بن اذینه که شیخ امامیان بصره محسوب می‌شد، با امام صادق (ع) مکاتباتی داشت (همان، ۲۸۳). به هر دلیل، شماری از اصحاب امام صادق (ع) که اصالتاً کوفی بودند، به بصره مهاجرت کردند و در دوره تعلیم خود، ساکن بصره شدند؛ در آن میان نام کسانی چون حازم بن ابراهیم بجلی (شیخ طوسی، الرجال، ۱۹۴)، حماد بن عیسی جهنی (کشی، ۳۱۷؛ ابن غضائری، ۱۲۳)، ربیع بن زیاد ضبی (شیخ طوسی، الرجال، ۲۰۴)، عبد الملک بن خالد کوفی (همان، ۲۳۸)، عبد النور بن عبد الله بن سنان آسدی (همان، ۲۴۲)، فضیل بن یسار نهدی (همان، ۲۶۹) و مفضل بن محمد ضبی (همان، ۳۰۷) دیده می‌شود. برخی هم

مانند ابان بن عثمان **أَحْمَرُ بَجَلِي** از اصحاب امام صادق و کاظم (ع)، میان کوفه و بصره در تردد بود (نجاشی، ۱۳؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۵۹).

در سالهای انتقال به سده سوم هجری نیز همچنان محافل بصره فعال بود؛ چنان که نام شماری از رجال بصره مانند وریزه بن محمد **عَسَّانِي** در میان اصحاب امام رضا (ع) دیده می‌شود (نجاشی، ۴۳۲). برخی نیز مانند احمد بن یوسف تیمی از کوفه به بصره مهاجرت کرده‌اند (شیخ طوسی، *الرجال*، ۳۵۱). روایاتی وجود دارد نشان می‌دهد امامیان بصره در آن دوره حساسیت ویژه‌ای نسبت به علم کلام و آموزه‌های هشام بن حکم و شاگردش یونس داشته‌اند (کشی، ۴۹۰) و موضع آنان نسبت به این جریان به شدت منفی بوده است (همان، ۴۸۷).

باینحال، می‌دانیم که در اوایل سده سوم هجری، آموزه‌های مکتب هشام در بصره امکان ترویج یافت. حکم بن هشام، فرزند هشام بن حکم در بصره ساکن شد و در آنجا مجالس بسیاری در کلام داشت (نجاشی، ۱۳۶). علی بن اسماعیل بن میثم از متکلمان مکتب هشام هم در بصره سکنا گزید، به تدوین کتابی در مجالس هشام پرداخت و در آن شهر با متکلمان بزرگ معتزله مانند ابوالهذیل علاف و ابراهیم نظام مناظراتی کرد (همان، ۲۵۱). در همین دوره بجاست از نقش عبدالله بن عبدالرحمان اصم از شاگردان **مِسْمَعِ كَرْدِين** هم یاد کرد که ابن غضائری او را از دروغپردازان اهل بصره شمرده است (ابن غضائری، ۷۶-۷۷)، به گونه‌ای که گویی طیفی در بصره در آن دوره به جعل شناخته بوده‌اند.

چهره‌ای شاخص در حوزه بصره، محمد بن احمد صفوانی (د بعد ۳۵۲ق) است. او در بصره به نشر میراث حدیثی امامیه از مؤلفان عراق و نواحی مختلف ایران اهتمام داشت و در نشر آثاری مانند **کافی کلینی** (کلینی، ۲۸۳/۱، ۲۸۶، جم)، یا کتب حسین بن سعید اهوازی (نجاشی، ۵۹-۶۰) نقش مؤثر و گاه منحصر ایفا نمود (مثلاً رک: همان، ۱۲۱،

۱۶۵، ۱۷۴، ۱۹۳، ۳۴۶). او همچنین راوی منحصر برای روایات برخی از محدثان نیز بود (رک: شیخ طوسی، الرجال، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۶).

این همه حاکی از تأثیرگذار بودن محافل بصره است. اقدام صفوانی به مناظره با قاضی موصل (نجاشی، ۳۹۳) و تألیف کتابی با عنوان *معرفة الفروض من کتاب یوم و لیلة* (همانجا) که ظاهراً نوشته در پیرامون کتاب یونس بن عبدالرحمان بود (همان، ۴۴۷)، می‌تواند تعلق خاطر صفوانی به جریان متکلمان مکتب هشام بن حکم را نیز نشان دهد (نیز رک: ابن ندیم، ۲۴۷).

در دهه‌های میانی سده سوم هجری، در کنار عالمانی با افکار غالب امامیه مانند علی بن بلال مهلبی که شیخ امامیه در بصره محسوب می‌شد و از استادان شیخ مفید بود (نجاشی، ۲۶۵)، بصره مرکزی برای فعالیت جریانهای انشعابی نیز بود؛ به عنوان نمونه، محمد بن نصیر بنیانگذار فرقه نصیرییه از شخصیت‌های محوری در محافل بصره بود (ابن غضائری، ۹۹) و علی بن محمد صاحب الزنج (د ۲۷۰ق) با عقاید سیاسی و دینی خاص خود، در محافل امامی بصره فعالیت داشت (همان، ۱۱۵).

در سده ۴ق نیز کسانی چون محمد بن وهبان دبیلی (نجاشی، ۳۹۶)، محمد بن محمد بن نصر سکونی که به عنوان شیخ الطائفة در عصر خود معرفی شده است (همان، ۳۹۷)، احمد بن علی بن نوح سیرافی (همان، ۸۶) که بخش مهمی از میراث امامیه را به پسینیان مانند نجاشی منتقل کرده (همان، ۱۵، ۲۶، جم) و گفته می‌شود در مباحث توحید صفاتی افکاری شاذ داشته است (شیخ طوسی، الفهرست، ۸۴)، از چهره‌های شاخص بصره بودند.

در طی سده ۴ق، مذاهب رقیب در فضای بصره، عمدتاً معتزله و شیعه امامیه بودند و مذاهب دیگر نمود کمتری داشتند (مقدسی، ۱۱۲-۱۱۳). همین امر به قوت گرفتن محافل علمی نیز یاری می‌رساند. اما به هر تقدیر در سده ۵ق، ظاهراً محافل امامیه در بصره

روی به ضعف نهاده، و در اواسط سده، کسی مانند ابوطاهر زراری که از یک خاندان کوفی به بصره مهاجرت کرده، کتابی در باب فضل کوفه بر بصره نوشته بوده است (نجاشی، ۳۹۸). از آن پس نشانی از رونق آموزش دینی امامیه در این شهر دیده نمی‌شود و تنها اشارات گذرایی در این باره برجای مانده است.

ب) بغداد

بی‌درنگ پس از ساخته شدن شهر بغداد و تبدیل آن به تختگاه عباسیان، برخی از اصحاب امام صادق (ع) مانند یحیی بن حجاج کرخی و برادرش خالد بن حجاج، چهره‌هایی فعال در تشکیل محافل تعلیم و تألیف در آن شهر بودند (نجاشی، ۴۴۵) و مهاجرت رجال سیاسی منتفزی مانند علی بن یقطین (د ۱۸۲ق) از کوفه به بغداد، موقعیت امامیه در بغداد را استحکام بخشید (همان، ۲۷۳؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۱۵۵). حتی هشام بن حکم نیز به عنوان تجارت دایما به بغداد آمد و شد داشت و در ۱۹۹ق، در پایان عمر در محله کرخ مقیم بود (نجاشی، ۴۳۳؛ نیز کشی، ۲۵۵).

در اوایل سده سوم هجری، کسانی چون سعید بن جناح و ظریف بن ناصح در سنین کم از کوفه به بغداد کوچیدند و هر دو همانجا نشأت یافتند (نجاشی، ۲۹، ۱۹۱) و رجالی چون عبدالرحمان بن ابی‌نجران در آن شهر مجالسی داشتند (ابوغالب، ۵۴؛ نیز ر.ک: نجاشی، ۶۱). در اسانید روایات، مکرر از رجال آن شهر در اواسط سده ۳ق، با تعبیر «بعض البغدادیین» مطالبی نقل شده است (برقی، *المحاسن*، ۵۲۶؛ کلینی، ۳۴۵/۵؛ ابن بابویه، *من لا یحضره...*، ۲/۲۶۶؛ شیخ طوسی، *تهذیب*، ۷/۳۹۵) و در معرفی مشایخ عیاشی در اواخر سده، این استادان از سه شهر کوفه، بغداد و قم دانسته شده‌اند (نجاشی، ۳۵۰-۳۵۱).

در سالهای انتقال از سده ۳ به ۴ق، به همت ابوسهل نوبختی (د ۳۱۱ق) یک مکتب مقتدر کلامی در بغداد پدید آمد (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۴۹) که در تاریخ کلام امامیه

نقشی ماندگار داشت (انصاری، ۵۷۹-۵۸۲) و به موازات آن، محافل محدثان نیز فعال بودند. چهره ابن همام اسکافی (د ۳۳۶ق) به عنوان یکی از مؤثرترین رجال اصحاب حدیث در عراق، و علی بن محمد بن زبیر (د ۳۴۸ق) به عنوان کسی که حجم وسیعی از اصول حدیثی را روایت می‌کرد (شیخ طوسی، الرجال، ۴۳۰) بغداد را اهمیت بخشیده بود و شاید فضای بازی که در بغداد وجود داشت زمینه ساز آن شد تا کسانی مانند شیخ کلینی (د ۳۲۹ق) با گرایش به مکتب هشام بن حکم، مدتی را در بغداد سپری سازد و بخش مهمی از تألیف کتاب الکافی را در آنجا انجام دهد (رک: نجاشی، ۳۷۷) یا ابن بطة قمی در همان سالها، مدتی در محله نوبختیه بغداد درس گوید (همان، ۳۷۳) که ظاهراً باید مرکز فعالیت نوبختیان و جریان کلامی آنان بوده باشد.

در اواسط سده ۴ق، حضور ابن بابویه در بغداد در حدود ۳۵۲ق (ابن بابویه، عیون، ۴۸/۱) نشان از رونق محافل حدیثی بغداد دارد و این رونق حاصل فعالیت کسانی چون ابو المفضل شبلیانی (د ۳۸۷ق) (پاکتچی، «ابوالفضل...»، ۲۷۸)، سهل بن احمد دیباجی (د بعد ۳۷۰ق) (شیخ طوسی، الرجال، ۴۲۷)، هارون بن موسی تلکبری (د ۳۸۵ق) (پاکتچی، «تلکبری»، ۱۲۰) و ابن عیاش جوهری (د ۴۰۱ق) (همان، ۴/۳۴۸) بود. در اواخر سده ۴ق، فضای بغداد شاهد شکل‌گیری یک جریان دیگر هم بود؛ ابن جنید اسکافی - فقیهی که مایه‌های فکرش را از مکتب هشام بن حکم گرفته، و طرحی نو بر اساس آن ریخته بود - یک موج جدید در فقه امامیه را پدید آورد که در مقام استفاده از قیاس در استدلال فقهی و توسعه اجتهاد بود (رک: همان، ۳/۲۵۸-۲۶۱).

فضای علمی بغداد در سالهای انتقال به سده ۵ق، وارد مرحله‌ای جدید از شکوفایی شد. درخشش شخصیت‌هایی مانند شیخ مفید (د ۴۱۳ق)، سید مرتضی (د ۴۳۶ق) و شیخ طوسی (د ۴۶۰ق) به عنوان سه چهره ماندگار در تاریخ امامیه که به ترتیب ریاست علمی امامیان بغداد را برعهده گرفتند، دو مکتب مقتدر کلامی - فقهی در بغداد پدید

آورد که در طی سده‌های بعد همه جهان تشیع را تحت تأثیر خود قرار داد. مکتب متکلمان شیعه به پیشوایی سید مرتضی و مکتب دیگری به پیشوایی شیخ طوسی، دو مکتب مسلط بر محافل اجتهادی امامیه در طول قرنهای بعد بودند.

گویا محفل شیخ مفید، یعنی قرائت ماقبل سید مرتضی از مکتب متکلمان، همچنان به ریاست ابویعلی محمد بن حسن جعفری (د ۴۶۳ق)، از شاگردان برجسته شیخ مفید برای مدتی در عرض محافل سید مرتضی و شیخ طوسی دوام یافت و از همین روست که با وجود کسانی چون سید مرتضی و شیخ طوسی، ابویعلی به عنوان خلیفه شیخ مفید در بغداد شناخته شد (رک: نجاشی، ۴۰۴). به عنوان جریان فرعی دیگر، همچنین جا دارد از محفل شریف رضی (د ۴۰۶ق) یاد شود که از سویی حاصل آن گردآوری *نهج البلاغه* بود، و از سوی دیگر در حیطة فقه، دوام جریان استفاده از قیاس را دنبال می‌کرد (پاکتچی، نصوص، ۱۶۴).

به هر روی، می‌دانیم که در سده ۴ق، بخش مهمی از جمعیت بغداد را شیعیان امامی تشکیل می‌دادند و رقابتی پرچالش میان آنان با حنابله وجود داشت (رک: مقدسی، ۱۱۲)؛ اما گویا در سده ۵ق، با پایان اقتدار آل بویه در ۴۴۷ق (سجادی، ۶۳۳)، از قدرت اجتماعی شیعیان کاسته شد. در همین راستاست که در سال ۴۴۸ق شیخ طوسی ناچار به ترک بغداد شد (ابن جوزی، ۸/۱۶)، ابویعلی جعفری نیز چند سالی بعد از دنیا رفت و از آن پس محافل آموزشی امامیه در بغداد رونق خود را از دست داد.

به هر روی، در سده‌های بعد، طیف محدودی از محافل امامی هنوز در بغداد وجود داشته، و عالمان همان طیف مخاطب *المسائل البغدادیة* محقق حلی (د ۶۷۶ق) بوده‌اند (رک: محقق حلی، ۲۳۳ب).

پ) واسط

پیشتر در باره حوزه کوفه - نجف به عنوان حوزه اصلی عراق و بصره به عنوان

حوزه رقیب گفت و گو شد. همین جا مناسب است از واسط نیز یاد شود که در طول سده‌های ۲-۶ ق حوزه‌ای فعال بوده است. شاید آغاز این فعالیت آموزشی به برخی از اصحاب واسطی امام باقر و امام صادق (ع) در اواسط سده ۲ ق بازگردد (رک: شیخ طوسی، الرجال، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۱۰، جم). هشام بن حکم (د ۱۹۹ق) متکلم برجسته، تولد و رشدش در واسط بود (کشی، ۲۵۵) و جز کوتاه مدتی در پایان عمرش که به بغداد نقل مکان کرد، در واسط خانه داشت (نجاشی، ۴۳۳-۴۳۴). مکتب رقیب وی، هشام جوالیقی نیز در واسط ظاهرا هوادارانی داشت و درست بن ابی منصور واسطی، در همان عصر، از شاگردان جوالیقی بود (درست، ۱۶۱، جم) و با مفضل بن عمر نیز رابطه‌ای نزدیک داشت (برقی، المحاسن، ۵۵۱) و حسن واسطی هم شاگرد همو بود (صفار، ۲۷۲).

پس از وفات امام کاظم (ع) برخی از اصحاب آن حضرت مانند حسین بن قیاما و موسی بن بکر که واسطی بودند، در جریان واقعه نقش مهمی ایفا کردند (کلینی، ۱/ ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۵۴؛ ابن بابویه، عیون، ۲/ ۲۲۶؛ شیخ طوسی، الرجال، ۳۴۳). در همان نسل، شک حسین بن حکم واسطی که در نامه‌ای به امام رضا (ع) از آن سخن گفته، ظاهرا ناظر به همین مسئله وقف است (عیاشی، ۲/ ۲۳). ظاهرا در اواخر سده ۲ ق، فشار بر شیعیان واسط بسیار بود؛ چنان که حسن بن شاذان در نامه‌ای از جفای عثمانیان واسط بر شیعیان شکوه کرده است (کلینی، ۸/ ۲۴۷).

در اوایل سده ۳ ق، کاملا آثار یک حوزه در واسط دیده می‌شود؛ سعدان واسطی به عنوان شاگرد ابوصالح عجلان واسطی (اهوازی، ۷۷)، استفاده ابن بسطام واسطی از استادان شهر خود مانند علی (معلی) بن ابراهیم واسطی (ابن بسطام، ۱۷، ۳۷) و ابوالمعرز واسطی (همان، ۳۶) شاهد آن است. از دیگر رجال فعال سده ۳ ق، عبیدالله بن عبدالله است که در روایت میراث امامی نقش مهمی دارد (نجاشی، ۲۳۱)، و پسران بسطام بن

سابور که *طب الائمة* (ع) را نوشتند. در سده ۴ق، حوزه واسط برای رجالی از شهرهای دیگر، مانند حسن بن کردان فارسی (علامه حلی، اجازه، ۱۶۹)، محمد بن علی بن معمر کوفی (شیخ طوسی، *الامالی*، ۳۱۴، ۳۵۳، ۶۳۰) و ابوطالب انباری (همو، *الفهرست*، ۱۶۹)، انگیزه مهاجرت ایجاد کرد، ابن بابویه، به مسائل وارد شده از واسط پاسخ گفت (نجاشی، ۳۹۲) و حسین بن عبیدالله غضائری، شیخ بزرگ محدثان بغداد، اصلاً واسطی بود (ابوغالب، ۱؛ کراجکی، کنز، ۸۰، ۸۱، جم).

در سده ۵ ق، این حوزه هنوز رونقی داشت و به نظر می‌رسد که تحت الشعاع متکلمان بغداد بود؛ سید مرتضی (د ۴۳۶ق) خطاب به علمای آن دیار، *جوابات المسائل الواسطیات* را نوشت (چاپ ضمن *رسائل الشریف المرتضی*، ۴/ ۳۷ بی)، عالمانی چون محمد بن محمد بن میمون معدل (عمادالدین طبری، ۱۱۳) و کافی‌الدین علی بن محمد لیشی مؤلف *عیون الحکم و المواعظ* هنوز فعال بودند (افندی، ریاض، ۴/ ۲۵۱؛ طباطبایی، «المتبقی»، ۵۶ بی) و عالمی قمی مانند شاذان بن جبرئیل (د بعد ۵۹۳ق) در اواخر سده چندی در حوزه واسط تدریس داشت (فخار، ۶۸). در این سالها، فضای درسی واسط، طالب علمانی مانند فخار بن معد موسوی را از دیگر شهرها به واسط می‌کشانید (همان، ۶۸، ۲۲۵؛ علامه، اجازه، ۷۲).

گفتنی است در اوایل سده ۷ق، هنوز عالمانی امامی در واسط حضور داشته‌اند؛ مانند ابوالفتح محمد بن احمد مندایی واسطی (محمد علوی، ۱۷۲) فرزند او علی بن محمد بن مندایی واسطی (علامه، اجازه، ۸۸؛ محمد علوی، ۱۷۳)، شرف‌الدین عبدالرحمان بن عبدالسمیع هاشمی (افندی، *تعلیقه*، ۱۷۰؛ آقابزرگ، ۷/ ۱۷۰)، ابراهیم بن عمر بن فرج واسطی (همان، ۱۱/ ۲۹۷)، شرف‌الدین حسین بن حماد لیشی واسطی که غیاث‌الدین ابن طاووس او را به عنوان «بقية المشيخة» در واسط معرفی کرده است (کرکی، ۱۳)، مجدالدین فضل بن یحیی ابن طیبی راوی کشف *العممة* از اربلی (حر عاملی، ۲/ ۲۱۸؛

افندی، ریاض، ۴ / ۳۷۵-۳۷۸).

در اواسط سده، فرزند فرد اخیر، کمال‌الدین علی بن حسین لیشی (صاحب معالم، ۱۳؛ کرکی، ۱۳) و عزالدین حسن بن احمد بن مظاهر (بیاضی، اجازه، ۱۲۲؛ افندی، همان، ۳/ ۳۹۳) و در پایان سده کسانی مانند علی بن مظاهر، شاگرد فخر المحققین و صاحب *المسائل المظاہریة* (صدر، ۳۰۹؛ طباطبایی، مکتبه...، ۱۴۳) آخرین نمایندگان حوزه واسط بودند. در ۶۵۶ق به هنگام حمله هلاکو به عراق، واسط آسیب فراوان دید، و با این که تا اندازه‌ای بازسازی شد، هرگز رونق پیشین خود را به دست نیاورد. در نیمه اخیر سده ۸ق، تنها قدری اهمیت نظامی یافت که در حوزه واسط بی‌تأثیر بود و در اواسط آن سده، عملاً شهر نابود شده بود (سکلی، ۱۶۸).

در بازگشت به سده‌های متقدم، باید گفت وجود شاگردان متعدد برای ابوصالح عجلان واسطی از همان شهر مانند عبیده واسطی (کلینی، ۶ / ۳۲۸)، سعدان واسطی (اهوازی، ۷۷)، درست بن ابی‌منصور (کلینی، ۴ / ۴۴۶)، روایت کسی مانند درست از کسانی مانند عجلان، زکّار بن یحیی واسطی (درست، ۱۶۴) و ابو خالد واسطی (همان، ۱۶۴؛ کلینی، ۲ / ۴۸۷)، روایت واسطیان از درست مانند عبیدالله دهقان (همان، ۱ / ۳۲، ۴۸، جم) و علی بن حسان (برقی، *المحاسن*، ۲۰۴)، روایت سهیل بن زیاد واسطی از حسین بن بشار واسطی (کلینی، ۵ / ۳۴۷) و درست (صفر، ۳۹۳، ۵۱۳)، روایتی که راویان آن در سه نسل متوالی واسطی اند، مانند ابویحیی واسطی از علی بن بلال مهاجر به واسط از محمد بن محمد واسطی (*الاختصاص*، ۱۹)، یا ابن میمون معدل، از شریف احمد بن قاسم از اسماعیل بن علی خزاعی (عمادالدین، ۱۵۸) و حتی چهار نسل مانند سهیل بن زیاد از جعفر بن بشار از عبیدالله دهقان از درست (ابن بابویه، *الخصال*، ۲۵۸) نشان دهنده دوام و پیوستگی میان نسلها در حوزه واسط است.

فراتر از بغداد، بصره، واسط و کوفه، در دیگر شهرهای جنوب و مرکز عراق یک

حوزه آموزش در سده‌های متقدم شکل نگرفته است. حضور کسانی مانند حمید بن زیاد نینوایی (د ۳۱۰ق)، از محدثان واقفه در کربلا (نجاشی، ۱۳۲) و هارون بن مسلم در اواسط سده ۳ق (همان، ۴۳۸؛ شیخ طوسی، الامالی، ۵۷۲، ۶۱۳)، محمد بن احمد هاشمی و ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی در نیمه اول سده ۴ق در سامرا (همان، ۲۹۲، ۴۸۰) نشان از آن دارد که به طور پراکنده در سده‌های متقدم محافل آموزشی امامیه در این دو نیز وجود داشته‌اند، ولی هرگز قابل مقایسه با کوفه و بصره نبوده‌اند. گاه برخی جویندگان علم، استادانی مانند ابوالاحوص مصری را به مناسبت زیارت در این اماکن دیده و از آنان دانشی آموخته‌اند (رک: شیخ طوسی، الفهرست، ۲۷۷).

ت) حوزه‌های شمال عراق

مناطق شمال عراق که در گذشته تاریخی خود بلاد جزیره یا اقلیم آقور/ آثور نامیده شده، در طی سده‌های متقدم هجری از جمعیتی شیعه برخوردار بوده است. در سده ۲ق برخی از اصحاب ائمه (ع) برآمده از موصل (شیخ طوسی، الرجال، ۱۲۵، ۲۱۰، ۳۱۴، ۳۴۳)، نصیبین (همان، ۲۸۳) و حران (همان، ۱۶۱) بودند و در سده سوم نیز همچنان صحابیان و عالمانی در موصل (همان، ۳۷۰؛ کشی، ۲۴۴، ۳۰۶)، نصیبین (نجاشی، ۳۴۶؛ ابن بابویه، کمال، ۵۰۵) و حران (شیخ طوسی، الفهرست، ۲۷۳؛ ابن شهر آشوب، ۳/ ۵۲۹) فعال بودند. در این سده عالمانی از رقه (شیخ طوسی، امالی، ۴۷۵) و سنجان (نجاشی، ۱۲۵) هم می‌شناسیم، اما نمی‌توان آن را به معنای شکل‌گیری حوزه‌هایی در این دو شهر انگاشت. محمد بن علی شلمغانی (مق ۳۲۲ق) عالم متهم به غلو که ناچار به گریختن از بغداد شده بود، حدوداً در فاصله سالهای ۳۱۲ تا ۳۱۸ق در موصل در پناه ناصر الدولة حمدانی زیست (ابن اثیر، ۸/ ۲۹۰) و در آنجا محفلی پدید آورد (رک: نجاشی، ۳۷۹).

در فاصله سالهای ۳۲۲-۳۸۶ق که آل حمدان رسماً سلسله‌ای را در بلاد جزیره با

تختگاه موصل تأسیس کردند، با توجه به گرایش شیعی این خاندان و حمایتی که آنان از علویان و شیعه در موصل داشتند (مثلاً رک: ابن صوفی، ۱۲۰-۱۲۱)، حوزه علمی امامیه در موصل و دیگر شهرهای جزیره رونق گرفت. از رجال فعال در این دوره، کسانی چون عبدالعزیز بن عبدالله بن یونس و برادرش عبدالواحد (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۳۱)، عمران بن محمد خطیب مولی الصادق (ع) (همو، *الامالی*، ۵۹۱)، علی بن اسماعیل دقاق (همان، ۶۳۹) و منصور بن حسن آبی (رک: *الاصول الستة عشر*، ۱۹، ۴۱، ۵۸، جم استنساخ اصول مختلف توسط آبی) شایان ذکرند. چنین می‌نماید که در این دوره، حوزه بلاد جزیره در موصل تمرکز یافته است و رجال شناخته در دیگر شهرها نیز، متفرق‌تر از آنند که بتوان دوام حوزه‌ای را در آنها دنبال کرد. وجود جمعیت شیعه در این اقلیم به اندازه‌ای است که توجه مسافری همچون مقدسی را جلب می‌کند (ص ۱۲۶).

با سقوط حمدانیان در ۳۸۶ق، بلاد جزیره که پیشتر تحت نفوذ آل بویه قرار گرفته بود، رسماً به قلمرو بویهیان بغداد (حک ۳۳۴-۴۴۷ق) افزوده شد و با وجود تشیع آل بویه، این تغییر در شرایط سیاسی و افتادن موصل از پایتختی، اهمیت حوزه آن را فروکاست. در دوره سلطه آل بویه، عالمان محدودی را می‌شناسیم که در حوزه موصل فعال بوده‌اند، مانند سلامه بن ذکا موصلی (نجاشی، ۲۶۵) که اصلاً اهل حران بود (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۲۷)، علی بن هبة الله ابن رائقه (عبد علی، ۵۴۴). عالمی از نصیبین مانند محمد بن عثمان نصیبی هم در بغداد سکنا گزیده بود و آنجا تعلیم می‌داد (نجاشی، ۲۲۸، ۳۱۰، جم: ابن غضائری، ۱۲۱). ابوالفتح کراچی برای ترویج افکار مکتب متکلمان در ۳۹۹ق درنگی در میافارقین داشت (کراچی، کنز، ۱۵۴). سید مرتضی (د ۴۳۶ق) دیگر عالم از همان مکتب نیز، رساله‌ای با عنوان *جوابات المسائل المیافارقیات*، برای عالمان همان شهر نوشته (چاپ ضمن *رسائل الشریف المرتضی*، ۳۷/۴ بی) و سه

مکاتبه هم با حوزه موصل داشته، که مکاتبات دوم و سوم آن برجای مانده است (چاپ همان مجموعه، ۱/۱۶۷ بی، ۱۹۹ بی).

در سده‌های بعد، عالمان نادری مانند ابوالفتح آمدی (د ۵۵۰ق) صاحب *غرر الحکم* (شعار، ۱۹۴) و علی بن ابی‌الفتح اربلی (د ۶۹۳ق) صاحب *کشف الغمّة* (همان، ۷/۴۳۱)، از بلاد جزیره برآمدند. نیز، عالمانی همچون علاء‌الدین حسین سبزواری ساکن موصل (امین، ۲/۱۷۴) در آن اقامتی داشتند. پس از سده ۸ ق، غلبه اهل سنت و جماعت بر آن ناحیه، محافل امامی را به افول برد.

۳. حوزه‌های شام

در منابع روایی امامیه شواهدی وجود دارد مبنی بر این که از سده نخست هجری در بخشهایی از شام جماعتی از شیعیان زندگی می‌کرده‌اند؛ چنین شواهدی زمان حیات امام علی (ع) را دربرمی‌گیرد (مثلاً *کتاب سلیم*، ۴۳۶) و تا پایان سده دوم هجری به طور مستمر ادامه دارد (مثلاً رک: کلینی، ۲/۵۵۰، ۷/۸۷؛ ابن بابویه، *من لا یحضره*، ۳/۴۱۸؛ قاضی نعمان، ۳/۲۷۸). در سده دوم گاه مشخصاً به حضور شیعیان در شهر حلب (کلینی، ۳/۵۵۴) و شهر رمله در فلسطین (ابن حمزه، ۳۷۰) تصریح شده است. افزون بر اینها، در منابع آنساب، اطلاعات گسترده‌ای در باره حضور سادات علوی در سراسر سده‌های نخستین در حلب، رمله و طرابلس، و در سطحی محدودتر بیروت و دمشق داده شده است (مثلاً رک: فخر رازی، ۱۴۰؛ ابن عنبه، ۳۳، ۹۳، ۱۷۵، ۲۸۵). حتی تصریح شده است که آنان در دمشق، رمله و حلب نقیب داشته‌اند که شماری از آنان از فرزندان امام صادق (ع) بوده‌اند (برای دمشق، رک: ابن عساکر، ۴۱/۲۵؛ ذهبی، *العبر*، ۶/۲۵۷؛ همو، *تاریخ*، ۲۹/۴۴۱، ۴۱/۲۵، ۴۵۸، ۶۰/۳۹۵؛ برای رمله: ابن صوفی، ۳۰؛ فخر رازی، ۱۴۰؛ ابن عنبه، ۸۲؛ برای حلب: ابن عدیم، ۱۰/۴۳۵۲، ۴۴۹۲)؛ ذهبی،

العبر، ۶ / ۳۴۶).

الف) در سده سوم و چهارم هجری

در اواسط سده ۳ق، می‌توان عالمانی معدود را در حلب سراغ گرفت که بومی نیستند. این امر نشان می‌دهد که موجی از گسترش علم دینی در حلب از سوی عالمان بلاد دیگر آغاز شده است. در آن میان مشخصاً می‌توان از احمد بن علی بن مهدی عالم اهل رقه که چندی در حلب تعلیم داده (شیخ طوسی، الامالی، ۴۴۸) و عبید بن هبثم آنمطی عالم بغدادی مهاجر به حلب (همان، ۶۲۸؛ خطیب، ۶۲ / ۸، ۹۹ / ۱۱) یاد کرد.

برآمدن سلسله شیعی آل حمدان در حلب (حک: ۳۳۳-۳۹۴ق)، موجب شد تا نزدیک به یک قرن حوزه علمی حلب نیز شکوفا گردد. در این دوره، می‌توان به رجالی چون محمد بن حسین بن صالح عدل سبیبی (وفات تخمینی ۳۶۰ق) اشاره کرد که بومی حلب بود و در آن شهر، کسانی چون علی بن خالد مراغی (شیخ طوسی، الامالی، ۲۳۸)، محمد بن عثمان نصیبی (ثعلبی، ۶ / ۳۱۰؛ ابن بطریق، ۷۵، جم) و اسد بن ابراهیم سلمی حرانی (نجاشی، ۶۶؛ ابن غضائری، ۱۲۱) از او حدیث شنیدند.

پسر عموی او حسن بن احمد بن صالح سبیبی (د ۳۷۱ق) نیز محدثی نامدار در حلب بود، نفوذ اجتماعی فراوان داشت و دروازه سبیبی و حمام سبیبی در حلب بدو منسوب بود (ذهبی، سیر، ۱۶ / ۲۹۷). اهمیت او در حوزه حلب به اندازه‌ای است که ابن اسامة حلبی معتقد بود اگر اهل حلب را جز سبیبی فضیلتی دیگر نبود، آنها را کفایت می‌کرد. وی نزد امیر سیف الدوله اعتباری تمام داشت (ذهبی، همانجا). در اواسط همان سده ۴ق، حوزه حلب به اندازه‌ای جاذبه داشت که ابن ابی‌زینب نعمانی (د ۳۶۰ق) مؤلف عراقی کتاب الغیبیه، چندی در آن حوزه درس گفت (سند آغازین الغیبیه نعمانی، ۲۵) و عالم بزرگی چون حسین بن خالویه (د ۳۷۰ق)، عالم امامی در ادب و علوم قرآن از آن شهر برخاست (نجاشی، ۶۷؛ نیز سیدی، ۴۰۳).

افزون بر حلب، رمله در فلسطین هم هدفی برای تبلیغ عالمان امامی دیگر سرزمینها بود و از اوایل سده ۳ق تا اوایل سده ۵ق، بارها عالمانی مانند احمد بن علی رقی در اواسط سده ۳ق (نجاشی، ۲۷۸)، علی بن محمد بن کأس نخعی در اواسط سده ۴ق (شیخ طوسی، الامالی، ۴۸۹)، قاضی آسد بن ابراهیم حرانی (د بعد ۴۱۰ق) (کراجکی، التفصیل، ۱۵، ۳۱)، شریف احمد بن حمزه عریضی معاصر او (همو، کنز، ۲۱۴-۲۱۵) و علی بن نصر بندنیجی از علمای قرن ۴ق (ابن غضائری، ۸۲) در آنجا محافل تدریس آراستند؛ اما اینان همه غیر بومی بودند و نشانی دیده نمی‌شود که در این سده‌ها حوزه مستمری در رمله شکل گرفته باشد. در طرابلس هم تنها نمونه‌های نادری از فعالیت، مانند تدریس حسین بن عبدالله بن ابی‌کامل طرابلسی (وفات تخمینی ۴۱۰ق) دیده می‌شود (کراجکی، التفصیل، ۱۴؛ ابن عساکر، ۲۵/۴۱؛ مرشد، ۱۵۷/۲) که تنها در حد یک زمینه برای ایجاد حوزه‌ای علمی است.

ب) از نیمه سده چهارم تا سده ششم هجری

در جریانهای بعدی حوزه‌های شام، از نظر سیاسی تسلط فاطمیان و از نظر علمی، به عرصه آمدن مکتب شیخ مفید و شاگردانش تحول ساز بود. می‌دانیم که به دنبال فتح مصر، بخش جنوبی شام در حدود ۳۶۵ق توسط فاطمیان فتح شد و این حکومت با افت و خیزهایی که از نظر اقتدار داشت، تا سقوط خلافت فاطمی در ۵۶۷ق دوام آورد. ناحیه حلب نیز در ۳۸۶ق با حکومت یافتن لؤلؤ و بعد پسرش ابونصر بر حلب، زیر اطاعت فاطمیان درآمد. با توجه به شیعی بودن فاطمیان، این تحول سیاسی، موجب رونق در رشد حوزه‌های شام بود. از نظر علمی، به همان اندازه که برآمدن شیخ مفید در فضای بغداد، تاریخ حوزه‌های عراق را وارد مرحله‌ای نوین کرد، شاگردان شیخ مفید نیز فضای حوزه‌های شام را دگرگون ساختند.

در حلب آموزه‌های مکتب متکلمان جایگیر شد و زمام این جریان در دست

ابوالصلاح حلبی (وفات ۴۴۷ق) از مهم‌ترین شاگردان شیخ مفید و اثرگذارترین فقیهان متکلم بود (پاکتچی، «ابوالصلاح...»، ۶۰۸). ابوالفتح کراچکی دیگر از شاگردان شیخ مفید نیز در زمان حیات استادش به شام رفت؛ به نظر می‌رسد حضور کوتاه وی در حلب (کراچکی، کنز، ۲۱۵) در آستانه سفرش به رمله بود که به چندی اقامت در آن شهر در فاصله ۴۱۰-۴۱۲ق انجامید (همان، ۱۸۱، ۲۴۷، ۲۶۷). وی پس از درگذشت شیخ مفید در ۴۱۸ق نیز سفری به صور داشت (نوری، ۳/ ۱۳۳) که تمام این سفرها در دوره‌ای است که وی خود در پی استماع از مشایخ و بهره‌گیری از محافل آن دو شهر بوده است. اما کراچکی در اواخر عمرش در ۴۴۱ق، سفری به صیدا (نوری، ۳/ ۱۳۴) و طرابلس کرد و در همین سفرها آثار متعددی را تألیف نمود که شماری از آنها به درخواست امیران و قاضیان وقت صورت گرفت (همان، ۳/ ۱۲۷-۱۲۸)؛ از جمله اینان امیر الکتائب احمد بن محمد از بنی‌عمار و رجال آن حکومت چون قوام الدوله و صارم الدوله بود (همان، ۳/ ۱۲۸، ۱۳۳). در سال پایانی عمر در ۴۴۹ق، نخست سفری به صیدا (آقازرگ، ۲/ ۳۶۲) و بعد به صور داشت و همانجا وفات یافت (ذهبی، العبر، ۳/ ۲۲۰؛ همو، تاریخ، ۳۰/ ۲۳۶؛ همو، سیر، ۱۸/ ۱۲۱-۱۲۲). آشکار است که وی رمله را مکان مساعدی نیافته، ولی کوشیده است در شهرهای امروزی لبنان، طرابلس، صور و صیدا محافلی را برای آموزش دینی دایر کند.

همزمان از شاگردان شیخ مفید، ابوعلی حسن بن محمد رقی نیز در رمله فعال بوده، و بر اساس سندی، در ۴۲۳ق آنجا تدریس می‌کرده است (طبرسی، ۳۲۵). نیز، در طول همان سالها سید مرتضی سه رساله در پاسخ پرسشهایی از طرابلس نوشته که سومین آن برجای مانده است (ج ضمن رسائل الشریف المرتضی، ۱/ ۳۰۷ بی)؛ وی مکاتبه‌ای هم با عنوان المسائل الرملیة، با حوزه رمله داشته است (همان، ۴/ ۴۵ بی). مناظره ابن ربیع طرابلسی با عالمی دیگر به نام علی بن نصر فائقی هم موضوع پرسش شیخ طوسی از

شیخ مفید بوده است (رک: شیخ مفید، ۵-۶).

شاید مؤثرترین چهره در انسجام حوزه طرابلس، سعدالدین عبد العزیز بن نحیر بن براج است که اصالتاً مصری بود، سپس به بغداد رفت و از شاگردان خاص سید مرتضی و بعد شیخ طوسی شد. وی پس از تحصیل، و زمانی که فقیهی سرآمد بود، در ۴۳۸ق - یعنی دو سال بعد از درگذشت سید مرتضی - بغداد را ترک کرده، به طرابلس آمد؛ مورد حمایت امیر جلال الملک از فرمانروایان بنی عمار قرار گرفت، از جانب وی سالهایی قاضی طرابلس بود و از نظر معنوی نیز پیشوای امامیان آن شهر محسوب می‌شد. آثار وی *المهذب*، *جواهر الفقه* و *شرح جمل العلم* از نوشته‌های ماندگار فقه امامی است (منتجب الدین، ۱۰۷؛ افندی، *ریاض*، ۳ / ۱۴۲-۱۴۳)، ابن براج کوشش کراچکی را به ثمر رسانید و حوزه طرابلس را تا چندین نسل پایداری بخشید؛ اما بر خلاف کراچکی دیگر بر مشرب او آموزه متکلمان غالب نبود و مروج فقه شیخ طوسی به شمار می‌آمد. از همین رو او را خلیفه شیخ طوسی در بلاد شام خوانده‌اند (شهید اول، اجازه، ۱۹۸). از دیگر شاگردان شیخ طوسی از طرابلس، محمد بن هبة الله و راق را نیز می‌شناسیم (منتجب الدین، ۱۵۵). در همان سالها، ابوعلی جعفری (د ۴۶۳ق)، رقیب شیخ طوسی در بغداد و مروج آموزه‌های شیخ مفید، در پاسخ به پرسشهای هوادارانش در طرابلس، دو رساله جوابیه نوشته بود (نجاشی، ۴۰۴).

پ) سده ششم هجری به بعد

به عنوان متمیم فایده، گفتنی است در طول سده ۶ق، حوزه‌های حلب و طرابلس به فعالیت خود ادامه دادند و تقابل دو حوزه، تا حدودی نمودی از تقابل و رقابت مکتب متکلمان با مکتب شیخ طوسی نیز بود. در حلب مکتب متکلمان غلبه داشت و در طرابلس مکتب شیخ طوسی غالب آمده بود.

در حلب، آل زهره نمادی برای دوام مکتب متکلمان محسوب می‌شدند و در شمار

عالمان این خاندان، کسانی مانند عزالدین ابن زهره (د ۵۸۵ق) صاحب اثر ماندگار *مُغْنِیَّة النَّزْوَع* که از نقادان شیخ طوسی محسوب می‌شود (مدرسی، ۵۱) و جمال‌الدین ابن زهره (د بعد ۵۹۷ق) صاحب آثاری چون *التجريد لفقہ الغنیة* (کرکی، ۲۵؛ حر عاملی، ۲/ ۱۶۲-۱۶۳) برآمدند. ابن شهرآشوب *سروی* (د ۵۸۸ق) از علمای طبرستانی مکتب متکلمان، نیز سفری به حلب داشت و بخش پایانی عمرش را در آنجا اقامت گزید (رک: پاکتچی، مکاتب، ۱۵۱). علاء‌الدین ابن ابی‌المجد حلبی از عالمان همان سده نیز در کتاب *اشارة السبق*، بر موضع متکلمان در نفی حجیت خبر واحد صریحا پای فشرده (حلبی، *اشارة*، ۷۱) و با دیدگاه شیخ طوسی در این باره مقابله کرد (قس: مدرسی، ۵۰). تنها طیفی از عالمان حلب که شخصیتی روایی داشتند، به دنبال جمعی میان آثار دو مکتب بودند؛ در این باره، شاخص، محمد بن علی بن محسن حلبی است که خود محضر شیخ طوسی را درک کرد (منتجب‌الدین، ۱۵۵) و کوشید موازی با ترویج آثار شیخ طوسی (مثلا رک: راوندی، ۱/ ۱۷، ۲/ ۷۹۳؛ یحیی بن سعید، ۶۰۶) و ابن برّاج (شهید اول، *الاربعون*، ۷۴؛ ابن ابی‌الرضا، ۱۶۰)، آثار کراجکی از مکتب متکلمان را نیز ترویج کند (شهید اول، *الاربعون*، ۸۰؛ شهید ثانی، ۷۷). اهمیت حوزه حلب به اندازه‌ای بود که حتی عالمانی زاده رمله مانند شریف اشرف بن *أغر* معروف بتاج *المُلك علوی* (د ۶۱۰ق) نیز به این حوزه جذب شدند (آقابزرگ، ۵/ ۱۶۰، ۱۶/ ۷۵).

در سده ۷ق، با وجود آن که خلافت فاطمی بر افتاده بود و حاکمان جانشین از تشیع حمایت نمی‌کردند، حوزه حلب با رونق کمتر به فعالیت خود ادامه داد و شاخص آن بزرگانی چون یحیی بن حمید بن ابی‌طیّ (د ح ۶۳۰ق)، مورخ و رجالی مشهور (فکرت، ۶۷۶-۶۷۷) و محیی‌الدین محمد بن عبدالله بن زهره (د ۶۳۴ یا ۶۳۶ق)، صاحب *الاربعین* (رک: مآخذ)، بودند. شواهدی وجود دارد که از ضعف حوزه حلب در این دوره حکایت دارد؛ از جمله، این که محیی‌الدین ابن زهره برای روایت از شیوخ پیشین شام

مانند ابن محسن حلبی و کراچکی، از عالمانی از دیگر بلاد مانند ابوالحارث علوی بغدادی و شاذان بن جبرئیل قمی به عنوان واسطه استفاده کرده است (رک: ابن زهره، ۴۶؛ شهید اول، *الاربعون*، ۷۴).

در ۶۵۸ق هلاکو خان مغول به حلب یورش آورد و پس از کشتاری بزرگ، حلب را به ویرانه‌ای مبدل ساخت («آل ابی جراهه»، ۵۴۶). در سده ۸ق، تنها چند بازمانده از خاندان بنی زهره را می‌شناسیم؛ شخصیت‌هایی چون تاج‌الدین محمد بن حمزه (د بعد ۷۵۳ق) - صاحب *غایة الاختصار* (چاپ نجف، ۱۳۸۲ق)، بدرالدین حسن بن محمد (د ۷۵۵ق) - که علامه حلبی به او و چهار تن دیگر از افراد خانواده اش، اجازه کبیره خود را داده است (عالم زاده، ۱۶) - و دیگر، شریف محمد بن علی بن زهره (د ۷۷۹ق) - که آموخته‌هایش از عالمان ایرانی را در حلب نشر کرد (همو، ۱۷).

اما حوزه طرابلس که در اواخر سده ۵ ق قوام یافته بود، تا اواسط سده بعد ادامه داشت. حلقه وصل در نسل اول، قاضی عزالدین عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی (د بعد ۵۲۵ق) بود که نزد ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی و قاضی ابن براج دانش آموخت و به تدریس آثار آنان در طرابلس پرداخت (رک: شهید اول، *الاربعون*، ۷۶، ۷۹-۸۰؛ علامه، اجازه، ۷۱-۷۲؛ ابن داوود، ۷-۸). همچنین، باید از قاضی اسعد بن ابی‌روح طرابلسی یاد کرد که از شاگردان مهم ابن براج و به قول منابع اهل سنت، «رأس شیعیان در شام» بود و حلقه تدریس شایان توجهی داشت (ذهبی، سیر، ۱۹ / ۴۹۹؛ ابن حجر، *لسان*، ۱ / ۳۸۶). در نسل دوم نیز، حلقه وصل ابومحمد عبیدالله بن عمر عمری طرابلسی (وفات تخمینی ۵۶۰ق) بود که نزد ابن ابی کامل شاگردی، و آثار سه استاد یاد شده شام را به نسل‌های بعد منتقل کرد (شهید اول، *الاربعون*، ۷۵-۷۶؛ فخار، ۶۹؛ علامه، اجازه، ۷۲).

۴. حوزه مصر

در میان تابعین مصری، کسانی چون عبد الله بن زبیر غافقی (د ۸۰ق) راه را برای شکل‌گیری محافل تعلیمی شیعه در آن دیار گشودند (ابن حجر، تقریب، ۳۰۳). در سده بعد، برخی از اصحاب امام باقر و صادق (ع)، مانند رشد بن سعد، حماد بن عبدالله و سعید بن ابی‌هلال از آن دیار بودند (برقی، «الرجال»، ۴۵؛ شیخ طوسی، الرجال، ۱۳۵، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۳).

نواده امام صادق (ع)، اسماعیل بن موسی بن جعفر در مصر سکنا گزید و فرزندانش در آن دیار بودند. وی نسخه‌ای را به نقل از پدر از جدش روایت می‌کرد که به جعفریات یا اشعنیات شهرت گرفت و شامل احادیثی بیشتر فقهی بود (نجاشی، ۲۶؛ شیخ طوسی، الفهرست، ۴۵؛ چاپ کتاب، همراه قرب الإسناد حمیری، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه).

الف) سده‌های سوم و چهارم هجری

در طول سده سوم، حضور کسانی چون حسین بن علی مصری متکلم و مؤلف اثری در امامت (نجاشی، ۶۶)، عیسی بن مستفاد صاحب کتاب الوصیه که طریق روایت آن در چند نسل متوالی مصری بود (همان، ۲۹۸؛ ابن غضائری، ۸۱)، ابو یوسف وحاطی، ازهر بن بسطام بن رستم و حسن بن یعقوب، شاگردان عیسی بن مستفاد (نجاشی، ۲۹۸) و یحیی بن عثمان سهمی (د ۲۸۲ق) از محدثان (ابن حجر، تقریب، ۵۹۴) و عبدالله بن محمد بلوی محدث و مورخ (شیخ طوسی، الفهرست، ۱۶۹؛ ابن غضائری، ۸۰)، در فضای علمی مصر حضور داشتند و برخی مانند حسین بن علی مصری و یحیی بن عثمان، به موازات مشایخ شیعی از مشایخ عامه نیز دانش آموخته بودند، تا حدی که احادیث آنان در جوامع حدیثی ایشان هم دیده می‌شود (مثلا ابن ماجه، ۱/ ۴۴۵).

در پایان آن سده، در کنار متکلمی نزدیک به مکتب نوبختیان، یعنی ابوالاحوص

مصری (نجاشی، ۱۵۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۷۷)، محدثانی چون محمد بن محمد بن اشعث راوی *اشعثیات* (نجاشی، ۳۷۹؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۴۶)، محمد بن علی بن ابی‌الحدید (نجاشی، ۱۰۶) و محمد بن علی علوی حسینی (ابن طاووس، ۲۷۸-۲۷۹)، شایان ذکرند.

نیمه نخست سده ۴ق، رونق بیشتری در محافل تعلیمی امامیه مصر دیده می‌شود. این حوزه در این عصر شخصیت‌هایی چون محمد بن احمد زعفرانی مصری مهاجر به بغداد (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۴۳)، عبید الله بن فضل صابونی، استاد ابن قولویه (نجاشی، ۲۹۸)، محمد بن احمد جعفی صابونی - مشهورترین فقیه امامی مصر (همان، ۳۷۴؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۸۱) - و عبید الله بن فضل نبهانی را در خود جای داده است. دو تن اخیر، از کوفه به مصر کوچیده بودند (نجاشی، ۲۳۲)؛ امری که می‌تواند خود حاکی از همین رونق باشد.

یکی از عالمان مصری در همین سده، محدثی چون هارون بن موسی *تلعکبری* (د ۳۸۵ق) را برای استماع به آن دیار کشانده است (مثلاً رک: شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۸۱). برخی از عالمان این سده در مصر، مانند عبید الله بن فضل طائی راوی کتب حسین بن سعید اهوازی (نجاشی، ۶۰) و محمد بن احمد بن سلیم صابونی راوی کتاب جعفر بن یحیی بن علاء رازی (همان، ۱۲۶) در نقل میراث مکتوب سایر سرزمینها نیز ایفای نقش کرده‌اند.

ب) عصر فاطمی

فتح مصر در ۳۵۶ق توسط فاطمیان (حک: ۲۹۷-۵۶۷ق)، شرایط بهتری را برای رشد امامیه در آن دیار فراهم آورد. عالمانی در نیمه دوم سده ۴ق در این بوم، فعال‌تر از گذشته عمل کردند. از آن میان می‌توان کسانی چون ابن ابی‌عساف *معارفی*، راوی آثار جعفی صابونی (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۸۱)، جعفر بن محمد بن عبیدالله راوی کتب

پیشینیان مانند وهیب بن خالد بصری (نجاشی، ۴۳۱) را نام برد. در همین سالها اهمیت محافل تعلیمی در مصر به اندازه‌ای است که ابن بابویه (د ۳۸۱ق) رساله‌ای در پاسخ پرسشهای رسیده از مصر می‌نویسد (همان، ۳۹۲). چنین می‌نماید که در همان زمان، ابن جنید اسکافی فقیه صاحب رأی عراق نیز در مصر هودارانی داشته، و رساله‌ای خطاب به آنان نوشته بوده است (همان، ۴۰۰).

در اوایل سده ۵ ق، با برآمدن مکتب متکلمان در بغداد، مکاتباتی هم از سوی سید مرتضی با مصریان انجام گرفت که حاصل آن دو رساله بود (شیخ طوسی، الفهرست، ۱۶۵). یکی از دو رساله که اکنون برجای مانده، بیشتر صبغه کلامی دارد و حاکی از رواج مباحث عقلی در حوزه مصر است (سید مرتضی، ۴/ ۱۵ بی). در راستای گسترش تعالیم شیخ مفید و مکتب متکلمان، ابوالفتح کراچکی نیز بارها از جمله در ۴۰۷ق و ۴۲۶ق به مصر رفته، و چندی به تعلیم پرداخته است (کراچکی، کنز، ۵۰، ۱۵۳، جم). در همین دوره، در حوزه امامی مصر اختلافاتی وجود دارد. از جمله، ابوالحسن بن ابی‌حازم مصری، به سبب دیدگاهی که در باب عدد ماه رمضان دارد، با ردیه‌ای از سوی کراچکی مواجه می‌شود (نوری، ۳/ ۱۳۳). کسانی مانند ابوالیقظان مصری نیز با کراچکی همراهی می‌کنند و کراچکی برای آنها کتابی می‌نویسد (همانجا).

در اواسط سده، سلیمان بن حسن صهرشتی از شاگردان مصری سید مرتضی و شیخ طوسی، چهره‌ای شاخص در فقه امامی بود که دیدگاه‌هایش به طور گسترده مورد توجه فقیهان بعدی قرار گرفت (رک: منتجب الدین، ۸۵-۸۶). قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (د ۴۸۱ق)، بزرگترین مروج مکتب شیخ طوسی در شام و مصر، تولد و نشأتش در مصر بود (افندی، ریاض، ۳/ ۱۴۳) و محفلش در مصر نفوذ داشت. از جمله حسن بن عبد العزیز جبهانی فقیه امامی قاهره از شاگردان شیخ طوسی و بعد ابن براج، مروج این مکتب در آن دیار بود (منتجب الدین، ۴۴).

پ) سدهٔ ششم به بعد

باز به عنوان متمیم فایده در بخش مصر، باید افزود که در ۵۲۵ق، آن گاه که خلافت فاطمی در قاهره تصمیم گرفت از چهار مذهب امامی، اسماعیلی، مالکی و شافعی، برای هر مذهب یک تن را به عنوان قاضی القضاة برگزیند، شاگرد ابن براج، ابن ابی کامل طرابلسی را به این منصب گمارد (ابن میسر، ۷۴) و شاگرد فرد اخیر، ریحان حبشی (د بعد ۵۵۰ق)، ادامه دهندهٔ مکتب شیخ در مصر تا اواسط سدهٔ ۶ ق بود (ابن حجر، لسان، ۲/ ۴۶۹؛ حر عاملی، ۲/ ۱۲۰).

در ۵۶۷ق، خلافت فاطمی مصر به دست صلاح‌الدین ایوبی سقوط کرد و فشاری که از آن پس بر عموم شیعیان اعم از اسماعیلی و امامی وارد آمد، موجب شد تا در نسل پس از ریحان، عملاً حوزهٔ علمی امامیان در مصر، افول نماید. از جملهٔ اندک اشاره‌ها به وجود عالمانی امامی در مصر تا اواخر سدهٔ ۶ ق، جوایبه‌ای از جمال‌الدین ابن زهرهٔ حلبی (د بعد ۵۹۷ق) به پرسشگری از مصر در باب مسائل نبوت بوده است (عالم زاده، ۱۶). از آن پس، نشانی از یک حوزهٔ امامی در مصر باقی نبود. معین‌الدین مصری (د بعد ۶۱۹ق) فقیه امامی برآمده از مصر در همان سالها ظاهراً در شام می‌زیست (حر عاملی، ۲/ ۳۲۴). معین‌الدین از شاگردان ابوالمکارم ابن زهره، و مروج مکتب متکلمان - و نه شیخ طوسی - بود (معین‌الدین مصری، ۳۱-۳۲؛ نیز ابن ابی‌الرضا، ۱۶۱). آراء وی برای پسینیان از امامیه اهمیت داشت و مواردی از آن در کتب بعدی امامیه نقل شده است (برای نمونه، رک: آبی، ۲/ ۴۴۸، ۴۷۷؛ علامهٔ حلی، مختلف، ۹/ ۱۶، ۲۵، جم). عالمی چون شمس‌الدین محمد بن غزال مصری هم در اواخر سدهٔ ۷ق، در کوفه می‌زیست (رک: حر عاملی، ۲/ ۲۹۲). باینحال، گویا تا اواسط سدهٔ ۷ق، هنوز عالمانی در مصر حضور داشته‌اند که مخاطب *المسائل المصریة* محقق حلی (د ۶۷۶ق) بوده‌اند (رک: محقق حلی، ۱۹۵ بی).

نتیجه

در این مطالعه دریافتیم بومهایی مثل قم و کوفه که از نگاه عالمان شیعی تشخیص داشته‌اند، عملاً از حیث گستردگی تعالیم، برخورداری از مفتیانی ویژه در اعصار کهن و منصوب از جانب اهل بیت (ع)، برخورداری از نسخه‌هایی ویژه و انحصاری از کتب مهم، و هم از حیث برخورداری از روایاتی انحصاری نیز، شاخص بوده‌اند. گذشته از این، گاه در چنین بومهایی جایگاه علمی فرد یا خاندانی به نفوذ اجتماعی پیوند خورده، و سبب شده است مکتب فکری خاصی در آن بوم گسترش یابد و مکاتب رقیب، از میدان به در شوند؛ یا حتی فضای بوم از تفکر ایشان تصفیه، و بر پایه اندیشه‌ای خاص، یکدست و قطبی‌سازی شود.

باینحال، حوزه‌های فرعی نیز، گاه زمینه مساعدی برای استمرار مکاتبی رقیب حوزه‌های پر قدرت بوده‌اند؛ مکاتبی که در حوزه‌های پر قدرت امکان استمرارشان فراهم نبوده است؛ چنان که مثلاً، مکتب متکلمان بغداد پس از آن که با درگذشت ابویعلی جعفری در این شهر بی‌رونق شد، در حلب به بقای خود ادامه داد و شخصیت‌هایی چون ابوالصلاح حلبی را در خود پرورد. به همین ترتیب، گاه بنیانگذاران اندیشه‌های نوین به این حوزه‌های فرعی کوچیده، و بدین سان خود را از سیطره جریانهای علمی حاکم بر مراکز علمی پر قدرت و ارهانده، و احیاناً خود پدیده‌های مهمی را در تاریخ تشیع موجب شده‌اند؛ چنان که دیدیم تألیف کتابی چون کافی کلینی در تردد میان دو حوزه فرعی ری و بغداد، و خارج از محیط سیطره تفکر غالب در حوزه علمی قم روی داد.

برخی حوزه‌های فرعی نیز، حاصل توسعه تعالیم یک حوزه مهم بودند. برای نمونه، شاگردانی از مکتب متکلمان بغداد در اوج شکوفایی این مکتب به واسط رفتند و این مکتب را در آنجا توسعه دادند. آنها ارتباط علمی خود را با حوزه بغداد حفظ کردند و حتی پرسشهای رایج در میان آنها، سبب تألیف آثاری در حوزه بغداد شد. به همین

ترتیب، شاگردان دیگری از این حوزه کوشید با مهاجرت به حلب، رمله، و طرابلس، دامنه نفوذ این حوزه علمی را توسعه دهند، که البته گاهی نیز این توسعه طلبی قرین موفقیت نبود.

عالمان این حوزه‌های فرعی گاه فراتر از تقابل با حوزه‌های بزرگ، با همدیگر نیز تقابل داشته، و در مقام رد آرای همدیگر تألیفاتی کرده‌اند؛ چنان که مثلاً، کراجکی ردیه‌ای بر دیدگاه ابوالحازم مصری در باره عدد ماه رمضان می‌نویسد. حتی گاهی همین حوزه‌های فرعی با ظهور یک مکتب مهم در آنها و البته فراهم بودن زمینه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، به یک حوزه مهم مبدل شده است؛ چنان که بغداد با ظهور شیخ مفید چنین گردید.

سرآخر، در این مطالعه روشهایی را برای شناخت حوزه‌های فرعی و استمرار آنها آزمودیم. برای نمونه، دیدیم که با نظر در اسنادهای بومی روایات، یا اجازه نامه‌های علما چه قدر می‌توان در باره مکاتب بومی و امتداد تاریخی آنها آگاهی کسب کرد. به همین ترتیب، دیدیم گاه می‌توان با قیاس مولد عالمان یک عصر و موطن ایشان، یا شواهدی از این دست، ردی از تأسیس یک حوزه علمی جدید در یک بوم گرفت.

منابع

- ١- آبي، حسن بن ابي طالب، كشف الرموز، به كوشش علي پناه اشتهاردى و حسين يزدى، قم، جامعة مدرسين، ١٤٠٨ق.
- ٢- آقابزرگ طهرانى، محمد محسن، الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- ٣- «آل ابي جراه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، جلد اول، تهران، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ١٣٦٧ش.
- ٤- ابن ابي الرضا، محمد بن حسن، الاجازة، ضمن ج ١٠٤ بحار الانوار مجلسى، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- ٥- ابن اثير، علي بن محمد، الكامل فى التاريخ، به كوشش تورنبرگ، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق/١٩٦٦م.
- ٦- ابن بابويه، محمد بن علي، النخصال، به كوشش علي اكبر غفارى، قم، جامعة مدرسين، ١٣٦٢ش.
- ٧- عيون اخبار الرضا (ع)، بيروت، اعلمى، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
- ٨- كمال الدين، به كوشش علي اكبر غفارى، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٠ق.
- ٩- من لا يحضره الفقيه، به كوشش علي اكبر غفارى، قم، جامعة مدرسين، ١٤٠٤ق.
- ١٠- ابن بسطام، عبدالله و حسين، طب الائمة، نجف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق/١٩٦٥م.
- ١١- ابن بطريق، يحيى بن حسن، العمدة، قم، جامعة مدرسين، ١٤٠٧ق.

- ۱۲- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *المنتظم*، به کوشش محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ۱۳- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *تقریب التهذیب*، به کوشش محمد عوامه، حلب دار الرشید، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- ۱۴- _____ *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ق.
- ۱۵- ابن حمزه، عبدالله، *الثاقب فی المناقب*، به کوشش نبیل رضا علوان، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۲ق.
- ۱۶- ابن داوود حلّی، حسن بن علی، *الرجال*، به کوشش جلال‌الدین حسینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
- ۱۷- ابن زهره، حمزة بن علی، *غنیة النزوع*، به کوشش ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۷ق.
- ۱۸- ابن شهرآشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
- ۱۹- ابن صوفی، علی بن محمد، *المجدی*، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۹ق.
- ۲۰- ابن طاووس، علی بن موسی، *مهج الدعوات*، چ سنگی، ایران، ۱۳۲۳ق.
- ۲۱- ابن عدیم، عمر بن احمد، *بغیة الطلب*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۸م.
- ۲۲- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، به کوشش علی شیری، بیروت/ دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م.
- ۲۳- ابن عنبه، احمد بن علی، *عمدة الطالب*، به کوشش محمد حسن آل طالقانی، نجف،

- المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۰ق / ۱۹۶۱م.
- ۲۴- ابن غضائری، احمد بن حسین، *الرجال*، به کوشش محمد رضا جلالی، قم، دار
الحديث، ۱۴۲۲ق.
- ۲۵- ابن ماجه، محمد بن یزید، *السنن*، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، دار
احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۲-۱۹۵۳م.
- ۲۶- ابن میسر، محمد بن علی، *اخبار مصر*، به کوشش هانری ماسه، قاهره، المعهد
الفرنسی، ۱۹۱۹م.
- ۲۷- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، کتابخانه
اسدی، ۱۳۵۰ش.
- ۲۸- ابو غالب زراری، احمد بن محمد، *رسالة فی آل اعین*، به کوشش محمد علی
ابطحی، اصفهان، ربانی، ۱۳۹۹ق.
- ۲۹- *الاختصاص*، منسوب به شیخ مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه
مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- ۳۰- *الاصول الستة عشر*، قم، دار الشبستری، ۱۴۰۵ق.
- ۳۱- افندی، عبدالله، *تعلیقة امل الامل*، به کوشش سید احمد حسینی، قم، کتابخانه
مرعشی، ۱۴۱۰ق.
- ۳۲- _____ *ریاض العلماء*، به کوشش احمد حسینی، قم، کتابخانه
مرعشی، ۱۴۰۱ق.
- ۳۳- امین، حسن، *مستدرکات اعیان الشیعة*، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۶ق.
- ۳۴- انصاری، حسن، «ابوسهل نوبختی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد پنجم،
تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۳۵- اهوازی، حسین بن سعید، *الزهد*، به کوشش غلامرضا عرفانیان، قم، المطبعة

العلمية، ۱۳۹۹ق.

۳۶- برقی، احمد بن محمد، «الرجال»، همراه رجال ابن داوود حلی، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

۳۷- _____ *المحاسن*، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۳۱ش.

۳۸- بیاضی، علی بن یونس، اجازة به ناصر بن ابراهیم بویهی، ضمن جلد ۱۰۴ بحار الانوار مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۳۹- پاکتچی، احمد، «ابوالصلاح حلبی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۲ش.

۴۰- _____ «ابوالفضل شیبانی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳ش.

۴۱- _____ «تعلکبری»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد شانزدهم، تهران، ۱۳۸۷ش.

۴۲- _____ *مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا پایگیری مکتب حله*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵ش.

۴۳- _____ *نصوص و ابحاث حول نهج البلاغة و مدونه*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲ش.

۴۴- ثعلبی، احمد بن محمد، *التفسیر*، به کوشش ابومحمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م.

۴۵- حر عاملی، محمد بن حسن، *امل الآمل*، به کوشش احمد حسینی، بغداد، مطبعة الآداب، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.

۴۶- حلبی، علی بن حسن، *اشارة السبق*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.

- ٤٧- خطيب بغدادى، احمد بن على، *تاريخ بغداد*، قاهره، مطبعة السعادة، ١٣٤٩ق.
- ٤٨- درست بن منصور واسطى، «كتاب»، ضمن *الاصول الستة عشر*، قم، دار الشبستري، ١٤٠٥ق.
- ٤٩- ذهبى، محمد بن احمد، *تاريخ الاسلام*، به كوشش عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤١٣ق/١٩٩٣م.
- ٥٠- _____ *سير اعلام النبلاء*، به كوشش شعيب ارنؤوط و ديگران، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
- ٥١- _____ *العبر فى خبر من عبر*، به كوشش صلاح الدين منجد، كويت، مطبعة حكومة الكويت، ١٩٨٤م.
- ٥٢- راوندى، سعيد بن هبة الله، *الخرائج و الجرائح*، قم، مدرسة الامام المهدي (ع)، ١٤٠٩ق.
- ٥٣- سجادى، صادق، «آل بويه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*، جلد اول، تهران، ١٣٦٧ش.
- ٥٤- سند آغازين *الغيبية* محمد بن ابراهيم نعمانى، به كوشش فارس حسون، قم، انوار الهدى، ١٤٢٢ق.
- ٥٥- سيد مرتضى، على بن حسين، *الرسائل*، به كوشش احمد حسيني، قم، دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
- ٥٦- سيدى، محمد، «ابن خالويه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*، جلد سوم، تهران، ١٣٦٩ش.
- ٥٧- شعار، جعفر، «آمدى»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*، جلد دوم، تهران، ١٣٦٨ش.
- ٥٨- شهيد اول، محمد بن مكى، اجازة به شمس الدين ابن نجدة، ضمن *بحار الانوار* مجلسى، ج ١٠٧، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.

- ۵۹- _____ *الاربعون حديثاً*، قم، مدرسة الامام المهدي (ع)، ۱۴۰۷ق.
- ۶۰- شهيد ثانی، زين الدين، «كشف الريبية»، همراه محاسبة النفس ابن طاووس، تهران، كتابخانه مرتضوی.
- ۶۱- شيخ طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۳ق.
- ۶۲- _____ *تهذيب الاحكام*، به كوشش حسن موسوی خراسان، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۶۴ش.
- ۶۳- _____ *الرجال*، به كوشش جواد قيومی، قم، جامعة مدرسین، ۱۴۱۵ق.
- ۶۴- _____ *الفهرست*، به كوشش جواد قيومی، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق.
- ۶۵- شيخ مفيد، محمد بن محمد، *المسائل الطوسية*، قم، دار المفيد، ۱۴۱۳ق.
- ۶۶- صاحب معالم، حسن بن زين الدين، «الاجازة الكبيرة»، ضمن *بحار الانوار* مجلسی، ج ۱۰۶، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- ۶۷- صدر، حسن، *تكملة امل الآمل*، به كوشش احمد حسینی، قم، كتابخانه مرعشی، ۱۴۰۶ق.
- ۶۸- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تهران، مكتبة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- ۶۹- طباطبایی، عبدالعزیز، «المتبقي من مخطوطات نهج البلاغة»، *تراثنا*، شماره ۵، ۱۴۰۶ق.
- ۷۰- _____ *مكتبة العلامة الحلی*، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۱۶ق.
- ۷۱- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، به كوشش محمدباقر موسوی خراسان، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م.
- ۷۲- عالم زاده، هادی، «آل زهره»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دوم، تهران،

- ۱۳۶۸ش.
- ۷۳- عبد علی، محمد، «ابن رائق»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۷۴- علامه حلی، حسن بن یوسف، *الاجازة الی بنی زهرة*، ضمن ج ۱۰۴ *بحار الانوار* مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- ۷۵- _____ *مختلف الشیعة*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
- ۷۶- عمادالدین طبری، محمد بن علی، *بشارة المصطفی*، به کوشش جواد قیومی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ق.
- ۷۷- عماری، حسین، «آل زیار»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۷۸- عیاشی، محمد بن مسعود، *التفسیر*، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰-۱۳۸۱ق.
- ۷۹- فخار بن معد موسوی، *الحجة علی الذاهب ...*، به کوشش محمد بحر العلوم، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۱۰ق.
- ۸۰- فخر رازی، محمد بن عمر، *الشجرة المباركة*، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۹ق.
- ۸۱- فکرت، محمد آصف، «ابن ابی طی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۸۲- قاضی نعمان، شرح الاخبار، به کوشش محمد حسینی جلالی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹-۱۴۱۲ق.
- ۸۳- قمی، حسن بن محمد، *تاریخ قم*، ترجمه کهن فارسی، به کوشش جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱ش.
- ۸۴- کتاب سلیم بن قیس، به کوشش محمد باقر انصاری، قم، چاپخانه نگارش، ۱۴۱۵ق.

- ۸۵- کراجکی، محمد بن علی، *التفضیل*، تهران، مؤسسه اهل البيت (ع) // بنیاد بعثت، ۱۳۶۱ ش.
- ۸۶- _____ *کنزالفوائد*، تبریز، چاپ سنگی، ۱۳۲۲ ق.
- ۸۷- کرکی، علی بن هلال، اجازه به مولی محمد، ضمن ج ۱۰۶ *بحار الانوار* مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ۸۸- کشی، محمد بن عمر، *معرفة الرجال*، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ ش.
- ۸۹- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ ق.
- ۹۰- محقق حلّی، جعفر بن حسن، *الرسائل التسع*، به کوشش رضا استادی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۱۳ ق.
- ۹۱- محمد علوی، اجازه به سید شمس‌الدین، ضمن ج ۱۰۴ *بحار الانوار* مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ۹۲- مدرسی طباطبایی، حسین، *مقدمه‌ای بر فقه شیعه*، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- ۹۳- مرشد بالله، یحیی بن حسین، *الامالی*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۴ م.
- ۹۴- معین‌الدین مصری، سالم بن بدران، اجازه به خواجه نصیر، ضمن ج ۱۰۷ *بحار الانوار* مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ۹۵- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.
- ۹۶- منتجب‌الدین رازی، علی بن عبیدالله، *فهرست اسماء علماء الشیعه*، به کوشش عبدالعزیز طباطبایی، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

- ۹۷- نجاشی، احمد بن علی، *الرجال*، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- ۹۸- نوری، حسین، *خاتمة المستدرک*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۵ق.
- ۹۹- یحیی بن سعید حلّی، *الجامع للشرائع*، به کوشش جعفر سبحانی و دیگران، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ۱۰۰- یوسفی اشکوری، حسن، «اشعریان»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد نهم، تهران، ۱۳۷۹ش.

101- Sakly, Mundhir, «Wāsiṭ», *Encyclopedia of Islam*, 2nd edition, vol. XI, Leiden, Brill, 2002.

The Early and Less Known Seminaries Of Shiite Hadith and Theology In Iraq, Syria, and Egypt

Aḥmad Pākatchī

Abstract

The Shiites have always dwelled in various areas all over Islamic territory and have held scientific circles there. Sometimes such academic circles expanded with passage of time leading to the creation of a long chain of teachers and students. As a result of such circles, special teachings would be created which were later transmitted to future generations. Through this method Islamic seminaries were merged, some of which lasted for a long time. Distinct schools of thought would be formed in such areas as well. Some of these schools are quite unknown while the others, such as schools of Qum and Kufa, are famous and have had great influence on cultural movements in Shiism. The high and prominent position of the latter seminaries has caused the scholars and contemporary researchers to pay less attention to other, less known Shiite seminaries and schools. This research is aimed at, first reviewing the most important Shiite cities in Islamic world especially the less known Shiite seminaries and then identifying the dominant intellectual trends and efficient figures in each of them. This study can be an entry to the identification of unknown Shiite intellectual schools, their later expansion, and the distinct teachings they have created.

Keywords: The History of Shiism, Regional Schools, The History of Shiite Theology, Qum, Najaf, Basra, Wāsīt, Ḥalab, Tripoli.

Semantic Study of the Term “Tadabur” in Holy *Quran*
with the Emphasis on Syntagmatic and Paradigmatic Relations

Moḥsen Qāsempūr

Mortezā Salmān Nezhād

Abstract

In research of the Quranic attitude towards the notion of perception, we come across with a vast semantic field in which many Quranic concepts are linked to each other. One of the fundamental concepts in this field is “Tadabur,” or contemplation. In addition to many Quranic verses in which the necessity of contemplation for human beings has been emphasized with different terms, there are specially four verses where the term "Tadabur" and its derivatives are used. In these verses the act of contemplation has been considered as a task or even the aim of revealing *Quran*. This research is aimed at discovering the meaning of this term using semantic approach. The meaning, however, has received much attention by the Muslim exegetes in the past and especially in recent century. For this purpose, after reviewing the verses including the term and paying special attention to the exegetical literature, a brief image of the meaning of the word and its position in *Quran* will be presented. Later, following the structural semantic and by analyzing the syntagmatic and paradigmatic terms for "Tadabur" in *Quran* we will try to extract the conceptual elements of this Quranic term.

Key words: Structural Semantics, The Concept of Reading, The Concept of Reciting, The Concept of Listening, The Concept of Heart.

**Hamza Isfahāni's Unknown Irregular Reading of *Quran*
as Reflected in the book *al-Tanbîh 'Alā Huduth al-Tashîf***

'Enāyatollāh Fātehī Nezhād
Ḥamīd 'Ābedī Fīrūzjāyī

Abstract

Since the early periods, *Quran* scholars have paid special attention to the issue of different ways of reading *Quran*. In this regard they have offered various methods to evaluate different readings and to identify the valid and irregular ones. They have tackled the issue from different angles and as a result, have created different schools and views most of which can be categorized under modern linguistics. For this reason, such ancient readings with special linguistic values are worthy of receiving scientific attention. Hamze Esfahani is one of the figures who has reflected some of the unknown readings of *Quran* in his book titled *al-Tanbih Ala Huduth al-Tashif*. Some of these readings cannot be found in any other works devoted to Quranic unknown readings. In this essay, relying on the Hamze Esfahani's accounts and other historical proofs reflecting his era, his principles in evaluating different Quranic readings in comparison with other *Quran* scholars of his time, have been extracted and then judged.

Keywords: Ḥamza b. al-Ḥasan al-Iṣbahānī, Seven Readings of *Quran*, History of the Readings of *Quran*, Difference in Readings, Unknown Readings, Distortion.

**Juridical Thoughts at the 2nd Century AH
and Their Influence
on the Evolution of the Islamic Concept of “Sunna”**

Mahdī 'Izādī
'Alī Mehmān Nawāz

Abstract

Tradition is a concept with a background as old as the history of Islam and like other ancient concepts needs to be investigated to know what sort of effects the passage of time has imposed on its meaning. It seems that the major evolution in its meaning has occurred during the first two centuries AH, the time in which most Islamic sciences were formed. Apparently later the term remained as a stable concept in all Islamic sciences. For a more efficient understanding of the concept, it is necessary to: analyze the concept evolutions occurred in the first two centuries and to trace the relation between its new and old meanings. Also different social currents by which such evolutions in meaning were imposed or supported ought to be identified. For this purpose, this essay is aimed at investigating the concept and function of the term prophetic tradition from the perspective of the schools like Partisans of Athar, old Partisans of Hadith, Partisans of intellectual reasoning and the intellectual school of Imam Sadiq, through an approach in history of ideas. The influence of such schools of thought on the evolution of the concept of tradition is significant due to the fact that all these schools were established during the second century AH, the century marked as the formative period of Islamic sciences. The more stabilized meaning of tradition in later centuries was the result of the efforts made by the scholars in the previous centuries.

Key words: Partisans of Hadith, Partisans of Athar, Partisans of intellectual reasoning, Imām Sādiq, History of Ideas.

**Moses' appointment with God
in *Quran* , *Old Testament* and Islamic exegeses**

Mozhgān Sarshār

Abstract

Moses's appointment with God is one of the anecdotes narrated in holy *Quran* about the children of Israel, the story which has been reflected in the Old Testament with a slight difference and has been elaborated in details in the Muslim exegetical literature. The subject of this essay is to do a comparative analysis of the story in *Quran*, *Old Testament* and Islamic exegeses. The article includes the themes such as: the methods followed by *Quran* and *Old Testament* in mentioning the two Moses's appointments and their different approaches, the narration of the special features of the appointment like the duration of the Moses's retreat, his talk with God, his request to see God, his receiving of the holy tablets and his designation of seventy elderly nobles of Israelis. The essay is aimed at noting the influence of biblical narrations about this anecdote on the most important Muslim exegeses.

Keywords: Comparative study of *Quran* and *Old Testament*, Israelis' Narrations, hadith Criticism, *Quran* Stories, the history of Exegeses, Sighting God.

The Exposition of Baghdad Shiite Theologians Regarding the Theory of Assignment

Hoseyn Birashk
Behnāf ālebī Ṭādī

Abstract

Among the views explaining the relationship between God and human action, is the theory of assignment. Based on this view, the distinct characteristic of religious teachings is their assigning nature, according to which human beings enjoying the gift of wisdom have been assigned by God to practice or avoid certain kinds of acts. The theory of assignment is a widely accepted view in Islamic culture in a way that it is considered a preliminary principle of jurisprudence. The general theme of jurisprudence has been introduced by the scholars as “The Acts of religiously assigned Muslims.” Muslim theologians have divided the human tasks into two kinds of intellectual and religious. The relations between these two kinds of tasks and the practical solutions in case they contradict each other, are the subjects which have caused widespread divergences among Muslim scholars. Meanwhile, the Baghdad Shiite theologians and jurists have offered special reading toward this theory. In this essay after introducing the foundations of the theory of assignment, the particular reading of the two Shiite scholars of this school namely Sheikh Mufid and Sayyed Murtaza about the theory and their disagreement will be elaborated.

Keywords: Good and Evil, Wisdom and Hearing, al-Shaykh al-Mufid, al-Sayyid al-Murtaḍā, al-Shaykh at-Ṭūsī, Abū al-Şalāḥ al-Ḥalabī, Scholl of Baghdad Theologians.

Table of Contents:

- The Exposition of Baghdad Shiite Theologians Regarding the Theory of Assignment

Hoseyn Bîrashk, Behnām Ṭālebî Ṭādî

- Moses' Appointment with God in *Quran*, *Old Testament* and Islamic Exegeses

Mozhgān Sarshār

- Juridical Thoughts at the 2nd Century AH and Their Influence on the Evolution of the Islamic Concept of “Sunna”

Mahdî 'Izadî, 'Alî Mehmān Nawāz

- Hamza al-Işbahānî's Unknown, Irregular Reading of *Quran* as Reflected in the book *al-Ṭanbîh 'Alā Ḥuduth al-Tashfîf*

'Enāyatollāh Fātehî Nezhād, Ḥamîd 'Ābedî Fîrūzjāyî

- Semantic Study of the term “Tadabbur” in *Quran* with the Emphasis on Syntagmatic and Paradigmatic Relations

Mohsen Qāsempūr, Mortezā Salmān Nezhād

- The Early and Less Known Seminaries of Shiite Hadith and Theology in Iraq, Syria, and Egypt

Aḥmad Pākatchî